

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره شعراء [۲۶]

تمامی آیات این سوره - جز چهار آیه آخر - در مکه نازل شده و ۲۲۷ آیه است

محتوای سوره:

می دانیم در سوره های مکی که در آغاز دعوت اسلام نازل گردید بیشتر روی اصول اعتقادی، توحید، معاد و دعوت پیامبران خدا و اهمیت قرآن تکیه می شد، و تقریباً تمام بحثهای سوره شعراء پیرامون همین مسائل دور می زند.

در حقیقت می توان محتوای این سوره را در چند بخش خلاصه کرد:

بخش اول طلیعه سوره است که از حروف مقطعه، و سپس عظمت مقام قرآن و تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر پا فشاری و خیره سری مشرکان و اشاره ای به بعضی از نشانه های توحید و صفات خدا سخن می گوید.

بخش دوم فرازهایی از سرگذشت هفت پیامبر بزرگ و مبارزات آنها را با قومشان، و لجاجتها و خیره سریهای آنان را باز گو می کند که شباهت زیادی با منطق مشرکان عصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله داشته و نیز مخصوصاً روی عذاب دردناک این اقوام و بلاهای وحشتناکی که بر آنها فرود آمد تکیه شده است که خود تهدید مؤثری برای مخالفان پیامبر اسلام در آن شرایط است.

بخش سوم - که در حقیقت جنبه نتیجه گیری از بخشهای گذشته دارد - پیرامون پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و عظمت قرآن و تکذیب مشرکان و دستوراتی به آن حضرت در زمینه روش دعوت، و چگونگی برخورد با مؤمنان سخن می گوید، و سوره را با بشارت به مؤمنان صالح و تهدید شدید ستمگران پایان می دهد.

ضمناً نام این سوره از چند آیه آخر که پیرامون شعرای بی هدف سخن می گوید گرفته شده است.

فضیلت تلاوت سوره:

در حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چنین می خوانیم: «کسی که سوره شعراء را بخواند به عدد کسی که نوح را تصدیق و یا تکذیب کرده است ده حسنه برای او خواهد بود، و همچنین هود، شعیب، صالح و ابراهیم و به عدد تمام کسانی که تکذیب عیسی و تصدیق محمد صلی الله علیه و آله کرده اند». البته منظور تلاوتی است که مقدمه تفکر و سپس اراده و عمل باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - باز در آغاز این سوره با نمونه دیگری از حروف مقطعه قرآن رو برو می‌شویم «ط، سین، میم» (طسم). روایات متعددی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یا بعضی از صحابه در تفسیر «طسم» نقل شده که همه نشان می‌دهد این حروف علامتهای اختصاری از نامهای خدا، یا نامهای قرآن، و یا مکانهای مقدس و یا بعضی از درختان بهشتی و مانند آن است.

این روایات، تفسیری را که در آغاز سوره اعراف در این زمینه نقل کردیم تأیید می‌کند، و در عین حال با آنچه در آغاز سوره بقره آوردیم که منظور بیان اعجاز و عظمت قرآن است که این کلام بزرگ از حروف ساده و کوچک ترکیب شده است منافاتی ندارد.

(آیه ۲) - این آیه عظمت قرآن را این چنین بیان می‌کند: «إِنَّهَا آيَاتُ كِتَابٍ مُّبِينٍ است» (تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ). توصیف «قرآن» به «مبین» که در اصل از ماده «بیان» است اشاره به آشکار بودن عظمت و اعجاز آن می‌باشد که هر چه انسان در محتوای آن بیشتر دقت کند به معجزه بودنش آشناتر می‌شود. از این گذشته قرآن بیان کننده «حق» از «باطل» و آشکار کننده راه سعادت و پیروزی و نجات از گمراهی است.

(آیه ۳) - سپس به دلداری پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخته، می‌گوید: «گویی می‌خواهی جان خود را به خاطر این که آنها ایمان نمی‌آورند از شدت اندوه بر باد دهی» (لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ). آری! همه پیامبران الهی این چنین دلسوز بودند مخصوصاً پیامبر اسلام که این تعبیر کرارا در قرآن در مورد او آمده است.

بعضی از مفسران چنین می‌گویند که سبب نزول آیه فوق این بود که پیامبر صلی الله علیه و آله مرتباً اهل مکه را به توحید دعوت می‌کرد، اما آنها ایمان نمی‌آوردند، پیامبر صلی الله علیه و آله آنقدر ناراحت شده بود که آثار آن در چهره‌اش آشکار بود، آیه فوق نازل شد و پیامبر صلی الله علیه و آله را دلداری داد.

(آیه ۴) - این آیه برای اثبات این حقیقت که خداوند بر هر چیز قادر است حتی می‌تواند همه آنها را به اجبار وادار به ایمان کند چنین می‌گوید: «اگر ما بخواهیم از آسمان آیه‌ای بر آنها نازل می‌کنیم که گردنهایشان در برابر آن خاضع گردد» (إِنْ نَشَاءُ نُنزِلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ).

اشاره به این که ما این قدرت را داریم که معجزه خیره کننده، یا عذاب شدید و وحشتناکی بر آنها فرو بفرستیم که همگی بی اختیار سر تعظیم در برابر آن فرود آورند و تسلیم شوند، ولی این ایمان اجباری ارزشی ندارد، مهم آن است که آنها از روی اراده و تصمیم و درک و اندیشه در برابر حق خاضع گردند.

(آیه ۵) - سپس به موضع گیری مشرکان و کافران در برابر قرآن اشاره کرده، می فرماید: «و هیچ ذکر تازه ای از سوی خداوند مهربان برای آنها نمی آید مگر این که از آن روی گردان می شوند» (وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحَدَّثًا إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ).

تعبیر به «الرَّحْمَنِ» اشاره به این است که نزول این آیات از «رحمت عامه» پروردگار سر چشمه می گیرد که همه انسانها را بدون استثناء به سعادت و کمال دعوت می کند. و تعبیر به «مُحَدَّثًا» (تازه و جدید) اشاره به این است که آیات قرآن یکی پس از دیگری نازل می گردد، و هر کدام محتوای تازه ای دارد.

(آیه ۶) - سپس اضافه می کند: اینها تنها به «اعراض» قناعت نمی کنند، بلکه به مرحله «تکذیب» و از آن بدتر «استهزاء» می رسند، می فرماید: «آنها تکذیب کردند اما به زودی اخبار آنچه را به استهزاء می گرفتند به آنان می رسد» و از مجازات دردناک کار خود با خبر می شوند (فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَاءَ لِيَهُمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ).

منظور از «أَنْبَاءُ» در اینجا کیفرهای سختی است که در این جهان و جهان دیگر دامنگیر آنها می شود.

بررسی این آیه و آیه قبل نشان می دهد که انسان به هنگام قرار گرفتن در جاده های انحرافی بطور تصاعدی فاصله خود را از حق بیشتر می کند.

نخست مرحله اعراض و روی گرداندن و بی اعتنائی نسبت به حق است، اما تدریجا به مرحله تکذیب و انکار می رسد، باز از این مرحله فراتر می رود و حق را به باد سخریه می گیرد، و به دنبال آن مجازات الهی فرا می رسد. (آیه ۷) - زوجیت در گیاهان: در آیات گذشته سخن از اعراض کافران، از آیات تشریحی یعنی قرآن مجید بود و در اینجا سخن از اعراض آنها از آیات تکوینی و نشانه های خدا در پهنه آفرینش است، آنها نه تنها، گوش جان خود را بر سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله می بستند، بلکه چشمهای خود را نیز از دیدن نشانه های حق در اطراف خود محروم می ساختند.

نخست می گوید: «آیا آنها به زمین نگاه نکردند چه بسیار گیاهان از انواع مختلف، نر و ماده، زیبا و جالب و پر

فایده در آن آفریدیم» (أَ وَ لَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ).

(آیه ۸) - در این آیه به عنوان تأکید و تصریح بیشتر می‌فرماید: «در این (خلقت گیاهان ارزشمند) نشانه روشنی (بر وجود خدا) است» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً).

اما این کور دلان آن چنان غافل و بی‌خبرند که این گونه آیات الهی را می‌بینند، باز هم در غفلتند، چرا که کفر و لجاج در قلب آنها رسوخ کرده. لذا در پایان آیه می‌فرماید: «اکثر آنها هرگز مؤمن نبوده‌اند» (وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ).

(آیه ۹) - در این آیه با تعبیری که هم نشانه تهدید است و هم تشویق، هم بیم است و هم امید، می‌فرماید: «و پروردگار تو قدرتمند و مهربان است» (وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ). «عزیز» به معنی قدرتمندی است که شکست‌ناپذیر است، هم توانایی بر ارائه آیات بزرگ دارد، و هم در هم کوبنده تکذیب‌کنندگان است، ولی با این حال «رحیم» است و رحمت و اسعش همه جا را فرا گرفته، و باز گشت جدی به سوی او در یک لحظه کوتاه کافی است که تمام نظر لطف او را متوجه انسان سازد و بر گناهان گذشته‌اش قلم عفو کشد.

(آیه ۱۰) - آغاز رسالت موسی علیه السلام: گفتیم در این سوره سرگذشت هفت تن از پیامبران بزرگ به عنوان درس آموزنده‌ای برای عموم مسلمانان مخصوصا مسلمانان نخستین بیان شده است.

نخست از موسی (ع) شروع می‌کند و بخشهای مختلفی از زندگی او و درگیریش را با فرعونیان تا هنگام غرق این قوم ظالم و ستمگر شرح می‌دهد.

این بحثها گرچه به ظاهر مکرر است، اما دقت در آنها نشان می‌دهد که در هر مورد روی بخش خاصی از این سرگذشت پر ماجرا تکیه شده است.

فی المثل آیات مورد بحث هنگامی نازل شد که مسلمانان سخت در اقلیت قرار داشتند و دشمنان آنها بسیار قوی و نیرومند، در اینجا لازم است خداوند سرگذشتهای مشابهی را از اقوام پیشین بیان کنند تا بدانند این قدرت عظیم دشمن و ضعف ظاهری آنها هرگز سبب شکست نخواهد شد، تا روحیه آنها قوی گردد و بر استقامت و پافشاری خود بیفزایند، و جالب این که: بعد از سرگذشت هر یک از این پیامبران هفتگانه جمله «وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ»؛ اکثر آنها ایمان نیاوردند و پروردگار تو توانا و رحیم است» تکرار شده، درست

همان عبارتی که در آغاز همین سوره در مورد پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خواندیم. این هماهنگی شاهد زنده‌ای بر این حقیقت است که ذکر این بخش از داستانهای انبیا، به خاطر شرایط خاص روانی و اجتماعی مسلمانان در آن مقطع خاص زمانی و مشابه آن بوده است.

نخست می‌گوید: «و (به خاطر بیاور) هنگامی که پروردگارت موسی را ندا کرد که به سراغ آن قوم ستمگر برو»
(وَ إِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَى أَنْ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ).

(آیه ۱۱) - «قوم فرعون، آیا آنها (از مخالفت فرمان پروردگار) پرهیز نمی‌کنند» (قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ).

این نکته قابل توجه است که تنها صفتی را از فرعونیان که بر آن تکیه کرده ظلم است و می‌دانیم ظلم معنی جامع و گسترده‌ای دارد که شرک یکی از مصادیق بارز آن است، و استثمار و استعباد بنی اسرائیل با آن همه زجر و شکنجه نیز مصداق دیگری از آن می‌باشد، از این گذشته آنها با اعمال خلافشان قبل از هر کس بر خودشان ستم می‌کردند، و به این ترتیب می‌توان هدف دعوت انبیاء را در مبارزه با ظلم و ستم در تمام ابعاد خلاصه کرد!

(آیه ۱۲) - در این هنگام موسی مشکلات عظیم خود را به پیشگاه پروردگار عرض می‌کند و از او تقاضای قوت و قدرت بیشتر برای تحمل این رسالت عظیم می‌نماید: «عرض کرد پروردگارا! من از آن بیم دارم که مرا تکذیب کنند» (قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ). و با جار و جنجال خود مرا از صحنه بیرون کنند.

موسی (ع) در ذکر این سخن کاملاً حق داشت چرا که فرعون و دار و دسته‌اش آنقدر مسلط بر اوضاع کشور مصر بودند که احدی یارای مخالفت با آنها را نداشت و هر گونه نغمه مخالفی را با شدت و بی‌رحمی سرکوب می‌کردند.
(آیه ۱۳) - به علاوه «سینه من برای انجام این رسالت وسعت کافی ندارد» (وَ يَضِيقُ صَدْرِي).

از این گذشته «زبان من به قدر کافی گویا نیست» (وَ لَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي).

به همین جهت تقاضای من این است: «به (برادرم) هارون نیز رسالت بدهی» تا به همراه من مأمور ادای این رسالت گردد (فَأَرْسِلْ إِلَيَّ هَارُونَ). تا با معاضدت یکدیگر بتوانیم این فرمان بزرگ را در برابر آن ستمگران خیره سر به اجرا در آوریم.

(آیه ۱۴) - از همه اینها گذشته «آنها بر من (به اعتقاد خودشان) گناهی دارند» (وَ لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ). من یکی از این فرعونیان ستمگر را به هنگامی که با یک مرد بنی اسرائیلی مظلوم درگیر بود با ضربه قاطع خود کشته‌ام.

از این نظر «می ترسم (به عنوان قصاص) مرا به قتل برسانند» و این رسالت عظیم به پایان نرسد (فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ).

موسی ترسی برای شخص خود نداشت بلکه از این بیم داشت که قبل از رسیدن به مقصد از پای در آید، لذا از خداوند تقاضای نیروی بیشتر برای این مبارزه می‌کند.

(آیه ۱۵) - خداوند این تقاضای صادقانه موسی را اجابت کرد «فرمود: این چنین نیست» (قَالَ كَلَّا). که بتوانند تو را به قتل برسانند و یا سینه‌ات تنگی کند و زبانت گره داشته باشد و گویا نگردد.

دعای تو را در مورد برادرت نیز اجابت کردم و به او هم مأموریت دادم «پس شما هر دو با آیات ما بروید» و فرعون و قوم گمراهش را به سوی من دعوت کنید (فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا).

و فکر نکنید من از شما دورم و جریان امر شما بر ما مخفی است، بلکه «ما با شما هستیم و به خوبی مطالب را می‌شنویم» (إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ).

هرگز شما را تنها نخواهم گذارد و در حوادث سخت یاربتان خواهم کرد با اطمینان خاطر پیش بروید و محکم در این راه گام بردارید.

(آیه ۱۶) - برخورد منطقی و قاطع با فرعون: در آیات گذشته نخستین مرحله مأموریت موسی (ع) یعنی دریافت وحی و رسالت و تقاضای وسائل نیل به این هدف بزرگ، پایان یافت.

از اینجا به بعد «مرحله دوم» یعنی رو برو شدن با فرعون و گفتگوی سرنوشت ساز که در آن میان انجام گرفت مطرح شده.

نخست به عنوان مقدمه می‌فرماید: «اکنون (که همه چیز رو براه است) به سراغ فرعون بروید، و به او بگویید: ما رسول پروردگار جهانیان هستیم» (فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ).

(آیه ۱۷) - و به دنبال بیان رسالت خود، آزادی بنی اسرائیل را مطالبه کنید و بگویید: «بنی اسرائیل را با ما بفرست» (أَنْ أَرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ).

بدیهی است منظور این بوده که زنجیر اسارت و بردگی از آنها بردارد تا آزاد شوند، و بتوانند با آنها بیایند، نه این که تقاضای فرستادن آنها به وسیله فرعون شده باشد.

(آیه ۱۸) - در اینجا فرعون زبان به سخن گشود و با جمله‌هایی حساب شده، و در عین حال شیطنت‌آمیز برای نفی رسالت آنها کوشید. نخست رو به موسی کرد و چنین «گفت: آیا ما تو را در کودکی در میان (دامان مهر) خود پرورش ندادیم؟» (قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا).

تو را از آن امواج خروشان و خشمگین «نیل» که وجودت را به نابودی تهدید می‌کرد گرفتیم، دایه‌ها برایت دعوت کردیم، و از قانون مجازات مرگ فرزندان بنی اسرائیل معاف نمودیم، در محیطی امن و امان در ناز و نعمت پرورش یافتی! و بعد از آن نیز «سالهای متمادی از عمرت در میان ما بودی!» (وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ).

(آیه ۱۹) - سپس به ایراد دیگری نسبت به موسی پرداخته، می‌گوید: «تو آن کار مهم (کشتن یکی از قبطیان و طرفداران ما را انجام دادی» (وَفَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ). اشاره به این که تو چگونه می‌توانی پیامبر باشی که دارای چنین سابقه‌ای هستی. و از همه اینها گذشته «تو کفران نعمتهای ما می‌کنی» (وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ). سالها بر سر سفره ما بودی، نمک خوردی و نمکدان را شکستی!، با چنین کفران نعمت چگونه می‌توانی پیامبر باشی؟ در حقیقت می‌خواست با این منطق و این گونه پرونده سازی موسی را به پندار خود محکوم کند.

(آیه ۲۰) - موسی بعد از شنیدن سخنان شیطنت‌آمیز فرعون به پاسخ از هر سه ایراد پرداخت، ولی از نظر اهمیت پاسخ ایراد دوم فرعون را مقدم شمرد و یا اصولاً ایراد اول را در خور پاسخ نمی‌دانست، چرا که پرورش دادن کسی هرگز دلیل آن نمی‌شود که اگر شخص پرورش دهنده گمراه بود او را به راه راست هدایت نکنند.

به هر حال چنین «گفت: من آن کار را انجام دادم در حالی که از بی‌خبران بودم» (قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ). موسی (ع) در اینجا یک نوع «توریه» به کار برده و سخنی گفت که ظاهرش این بوده که من در آن زمان راه حق را پیدا نکرده بودم بعداً خداوند راه حق را به من نشان داد و مقام رسالت بخشید، ولی در باطن مقصود دیگری داشت و آن این که من نمی‌دانستم که این کار مایه این همه درد سر می‌شود و گر نه اصل کار حق بود و مطابق قانون عدالت!

(آیه ۲۱) - سپس موسی اضافه می‌کند: «من به دنبال این حادثه هنگامی که از شما ترسیدم فرار کردم، و خداوند به من علم و دانش بخشید، و مرا از رسولان قرار داد» (فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ).

(آیه ۲۲) - سپس «موسی» به پاسخ منّتی که فرعون در مورد پرورشش در دوران طفولیت و نوجوانی بر او گذارد پرداخته، و با لحن قاطع و اعتراض آمیزی می‌گوید: «آیا این منّتی است که تو بر من می‌گذاری که بنی اسرائیل را بنده و برده خود ساختی؟! (وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ).

تا آنجا که به خود اجازه دادی نوزادان پسر را به قتل برسانی، و دختران را برای کنیزی و خدمت زنده بگذاری؟ این ظلم بی حساب تو سبب شد که مادرم برای حفظ جان نوزادش مرا در صندوق بگذارد، و به امواج نیل بسپارد، و خواست الهی این بود که آن کشتی کوچک در کنار کاخ تو لنگر بیندازد، آری ظلم بی اندازه تو بود که مرا رهین این منت ساخت، و مرا از خانه پاک پدرم محروم ساخت و در کاخ آلوده تو قرار داد!

(آیه ۲۳) - هنگامی که موسی با لحن قاطع و کوبنده‌ای سخنان فرعون را پاسخ گفت و او از این نظر درمانده شد، مسیر کلام را تغییر داد و موسی را که گفته بود من رسول و فرستاده ربّ العالمینم مورد سؤال قرار داد و «فرعون گفت: پروردگار عالمیان چیست؟» (قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ). فرعون این سخن را برای تجاهل و تحقیر، مطرح کرد.

(آیه ۲۴) - ولی موسی همانند همه بحث کنندگان بیدار و آگاه راهی جز این نداشت که مطلب را جدی بگیرد و به پاسخ جدی پردازد، و از آنجا که ذات خدا از دسترس افکار انسانها بیرون است، دست به دامان آثار او در پهنه آفرینش زند، و از آیات آفاقی سخن به میان آورد «گفت: او پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در میان این دو قرار گرفته است می‌باشد، اگر شما راه یقین می‌یوید» (قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ). (آیه ۲۵) - اما فرعون با این بیان محکم معلم بزرگ آسمانی، از خواب غفلت بیدار نشد، باز به استهزاء و سخریه ادامه داد، و از روش دیرینه مستکبران مغرور پیروی کرد «رو به اطرافیان خود کرده گفت: آیا نمی‌شنوید» این مرد چه می‌گوید؟! (قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ).

پیداست اطراف فرعون را چه افرادی گرفته‌اند، اشخاصی از قماش خود او، گروهی از صاحبان زر و زور و همکاران ظلم و ستم.

هدفش این بود که این سخن منطقی و دلنشین موسی در قلب تاریک این گروه کمترین اثری نگذارد، و آن را یک سخن بی محتوا که مفهومی قابل درک نیست معرفی کند.

(آیه ۲۶) - ولی باز موسی (ع) به سخنان منطقی و حساب شده خود بدون هیچ گونه ترس و واهمه ادامه داد و «گفت: او پروردگار شما و پروردگار پدران نخستین شماست» (قَالَ رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ). در حقیقت موسی

که در مرحله نخست از «آیات آفاقی» شروع کرده بود در مرحله دوم به «آیات انفسی» اشاره کرد.

(آیه ۲۷) - ولی فرعون به خیره سری همچنان ادامه داد، و از مرحله استهزاء و سخریه پا را فراتر نهاده نسبت جنون و دیوانگی به موسی داد و «گفت: پیامبری که به سوی شما آمده قطعاً مجنون است!» (قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ). همان نسبتی که همه جباران تاریخ به مصلحان الهی می دادند.

(آیه ۲۸) - اما این نسبت ناروا در روح بلند موسی (ع)، اثری نگذاشت و همچنان خط اصلی توحید را از طریق آثار خدا در پهنه آفرینش، در آفاق و انفس، ادامه داد و «گفت: او پروردگار مشرق و مغرب و آنچه در میان این دو است می باشد اگر شما عقل و اندیشه خود را به کار می گرفتید» (قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّكُمْ تَعْقِلُونَ). اگر تو در محدوده کوچکی به نام «مصر» یک حکومت ظاهری داری، حکومت واقعی پروردگار من تمام شرق و غرب جهان و هر چه را میان آنهاست در بر گرفته، و آثارش در همه جا در جبین موجودات می درخشد.

(آیه ۲۹) - این منطق نیرومند و شکست ناپذیر، فرعون را سخت خشمگین ساخت و سر انجام به حربه ای متوسل شد که همه زورمندان بی منطق به هنگام شکست و ناکامی به آن متوسل می شوند و چنین «گفت: اگر معبودی غیر من انتخاب کنی تو را از زندانیان قرار خواهم داد» (قَالَ لئنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ). من این سخنان تو را نمی فهمم، همین می دانم که یک اله و معبود بزرگ وجود دارد و آن منم! و هر کس غیر از این بگوید محکوم به مرگ، یا زندان مرگ آفرین است!

(آیه ۳۰) - در آیه قبل دیدیم که فرعون سر انجام تکیه بر قدرت و تهدید به زندان و مرگ نمود. اینجاست که صحنه بر می گردد و موسی (ع) نیز باید روش تازه ای در پیش گیرد که فرعون در این صحنه نیز ناتوان و درمانده شود. موسی نیز باید تکیه بر قدرت کند قدرتی الهی که از معجزه ای چشمگیر سر چشمه می گیرد، رو به سوی فرعون کرد و «گفت: آیا اگر من نشانه آشکاری برای رسالتم ارائه دهم» باز مرا زندان خواهی کرد؟! (قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتِكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ).

آیه ۳۱- فرعون در اینجا سخت در بن بست واقع شد چرا که موسی (ع) اشاره سر بسته‌ای به یک برنامه فوق‌العاده کرده و فکر حاضران را متوجه خود ساخته است، اگر فرعون بخواهد سخن او را نادیده بگیرد همه بر او اعتراض می‌کنند، و می‌گویند باید بگذاری موسی (ع) کار مهمش را ارائه دهد، اگر توانایی داشته باشد که معلوم می‌شود، نمی‌توان با او طرف شد، و الا گزافه‌گویی آشکار می‌گردد، در هر حال نمی‌توان از این سخن موسی (ع) به سادگی گذشت. ناچار «گفت: اگر راست می‌گویی آن را بیاور!» (قَالَ فَاتِّبِعْ بِهِ إِنَّ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ).

آیه ۳۲- «پس (در این هنگام) موسی عصایی را که به دست داشت افکند، و (به فرمان پروردگار) مار عظیم و آشکاری شد» (فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ).

آیه ۳۳- «و سپس دست خود را (در گریبان فرو برد و) بیرون آورد، ناگهان در برابر بینندگان سفید و روشن بود!» (وَوَضَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ).

در حقیقت این دو معجزه بزرگ، یکی مظهر بیم بود و دیگری مظهر امید؛ اولی مناسب مقام انذار است، و دومی بشارت.

آیه ۳۴- فرعون از مشاهده این صحنه، سخت جا خورد و در وحشت عمیقی فرو رفت اما برای حفظ قدرت شیطانی خویش که با ظهور موسی (ع)، سخت به خطر افتاده بود و همچنین برای حفظ اعتقاد اطرافیان و روحیه دادن به آنها در صدد توجیه معجزات موسی بر آمد، نخست «به اطرافیان خود چنین گفت: این مرد، ساحر آگاه و ماهری است!» (قَالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ).

جالب است، همان کسی را که تا چند لحظه قبل مجنونش می‌خواند، اکنون به عنوان علیم و دانشمند از او نام می‌برد.

آیه ۳۵- سپس برای این که جمعیت را بر ضد او بسیج کند چنین ادامه داد: «او می‌خواهد شما را از سر زمینتان با سحرش بیرون کند!» (يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ).
«شما چه (می‌اندیشید و چه) دستور می‌دهید؟! (فَمَاذَا تَأْمُرُونَ).

این همان فرعون‌نوی است که قبلاً تمام مصر را ملک مسلم خود می‌دانست، اکنون آن را ملک مردم می‌شمرد و به اطرافیان می‌گوید: شما چه امر می‌کنید؟ مشورتی بسیار عاجزانه و از موضع ضعف!

آیه ۳۶) - بعد از مشورتها سر انجام اطرافیان به فرعون «گفتند: او و برادرش را مهلت ده و مأموران را برای بسیج

(بسیج ساحران) به تمام شهرها اعزام کن» (قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَبْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ).

آیه ۳۷) - «تا هر ساحر ماهر و کهنه کاری را نزد تو آورند» (يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ).

و گفتند: خوشبختانه در کشور پهناور مصر، اساتید فن سحر بسیارند، اگر موسی ساحر است ما «سحّار» یعنی ساحران ماهرتر در برابر او قرار می‌دهیم، و آن قدر ساحران وارد به فوت و فن سحر را جمع می‌کنیم تا راز موسی را افشا کنند!

آیه ۳۸) - ساحران از همه جا گرد آمدند! به دنبال پیشنهاد اطرافیان فرعون جمعی از مأموران زبده به شهرهای مختلف مصر روان شدند و در هر جا ساحران ماهر را جستجو کردند، «سر انجام جمعیت ساحران برای وعده‌گاه روز معین جمع آوری شدند» (فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ). و آنها را برای مبارزه در چنان روزی آماده کردند.

آیه ۳۹) - از مردم نیز برای حضور در این میدان مبارزه دعوت شد: «و به مردم گفته شد: آیا شما در این صحنه اجتماع می‌کنید؟» (وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنتُمْ مُجْتَمِعُونَ).

آیه ۴۰) - و به مردم گفته شد: «هدف این است که اگر ساحران پیروز شوند (که پیروزی آنها پیروزی خدایان ماست) ما از آنان پیروی کنیم» (لَعَلَّنَا تَتَّبِعُ السَّحَرَةَ إِنْ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ). و آن چنان صحنه را گرم و داغ نماییم که دشمن خدایان ما برای همیشه از میدان بیرون رود!

آیه ۴۱) - اینها همه از یکسو، از سوی دیگر «هنگامی که ساحران (نزد فرعون) آمدند (و او را سخت در تنگنا دیدند به این فکر افتادند که برترین بهره‌گیری را کرده و امتیازهای مهمی از او بگیرند) به فرعون گفتند: آیا برای ما پاداش قابل ملاحظه‌ای خواهد بود اگر پیروز شویم» (فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَإِنَّا لَنَا أَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ).

آیه ۴۲) - فرعون که سخت در این بن بست گرفتار و درمانده بود حاضر شد برترین امتیازها را به آنها بدهد، بلا فاصله «گفت: آری (هر چه بخواهید می‌دهم) به علاوه شما در این صورت از مقربان درگاه من خواهید بود!» (قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ).

(آیه ۴۳) - هنگامی که ساحران قول و قرارهای خود را با فرعون گذاردند به دنبال تهیه مقدمات کار رفتند، و در خلال مدتی که فرصت داشتند، طنابها و عصاهای بسیار فراهم ساختند که ظاهرا درون آنها را خالی کرده و ماده شیمیایی مخصوصی (همچون جیوه) که در برابر تابش آفتاب سبک و فرار می‌شود در آن ریختند. سر انجام روز موعود فرا رسید، و انبوه عظیمی از مردم در آن صحنه جمع شدند. «موسی رو به سوی ساحران کرد و گفت: آنچه را می‌خواهید بیفکنید» و هر چه دارید به میدان آورید (قَالَ لَهُمْ مُوسَى اَلْقُوا مَا اَنْتُمْ مُلْقُونَ).

(آیه ۴۴) - ساحران که غرق غرور و نخوت بودند و حد اکثر توان خود را به کار گرفته و به پیروزی خود امیدوار بودند «طنابها و عصاهای خود را افکندند و گفتند: به عزت فرعون ما قطعا پیروزیم!» (فَالْقَوْمُ حِبَالَهُمْ وَ عَصِيْبُهُمْ وَ قَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ اِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ). در این هنگام عصاها و طنابهای مخصوص به صورت مارهای کوچک و بزرگ به حرکت در آمدند (طه / ۶۶)، در این هنگام غریب شادی از مردم برخاست و برق امید در چشمان فرعون و اطرافیانش درخشیدن گرفت.

(آیه ۴۵) - اما موسی چندان مهلت نداد که این وضع ادامه یابد همانطور که قرآن می‌گوید: «سپس موسی عصایش را افکند، ناگهان تمام وسایل دروغین آنها را بلعید» (فَالْقَىٰ مُوسَىٰ عَصَاهُ فَاِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ). در اینجا گروهی پا به فرار گذاشتند، گروهی منتظر بودند پایان کار به کجا می‌رسد، و جمعی بی‌هدف فریاد می‌کشیدند و دهان ساحران از تعجب باز مانده بود.

(آیه ۴۶) - در اینجا همه چیز عوض شد، ساحران که تا آن لحظه در خط شیطننت و همکاری با فرعون و مبارزه با موسی (ع) قرار داشتند یک مرتبه به خود آمدند و چون از تمام فنون سحر با خبر بودند، یقین پیدا کردند که این مسأله قطعا سحر نیست، این یک معجزه بزرگ الهی است «پس ناگهان همه آنها به سجده افتادند» (فَالْقَىٰ السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ).

(آیه ۴۷) - و همراه با این عمل که دلیل روشن ایمان آنها بود با زبان نیز «گفتند: ما به پروردگار عالمیان ایمان آوردیم» (قَالُوا اٰمَنَّا بِرَبِّ الْعٰلَمِيْنَ).

(آیه ۴۸) - و برای این که جای هیچ ابهام و تردید باقی نماند و فرعون نتواند این سخن را تفسیر دیگری کند، اضافه کردند: «به پروردگار موسی و هارون» (رَبِّ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ). آری! در یک لحظه کوتاه از ظلمت مطلق به

روشنایی ایمان گام نهند.

(آیه ۴۹) - در این هنگام فرعون از یک سو روحیه خود را پاک باخته بود، و از سوی دیگر تمام قدرت و موجودیت خویش را در خطر می‌دید، و مخصوصاً می‌دانست ایمان آوردن ساحران چه تأثیر عمیقی در روحیه مردم خواهد گذارد و ممکن است گروه عظیمی به پیروی از ساحران به سجده بیفتند، به گمان خود دست به ابتکار تازه‌ای زد رو به ساحران کرد و «گفت: آیا به او ایمان آوردید پیش از آنکه من به شما اجازه دهم» (قَالَ آمَنَّا لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ). انتظارش این بود که قلب و عقل و فکر مردم نیز به اختیار و اجازه او باشد؛ ولی فرعون به این هم قناعت نکرد، و دو جمله دیگر گفت.

نخست ساحران را متهم ساخت که این یک تبنانی و توطئه قبلی است که میان شما و موسی صورت گرفته، توطئه‌ای است بر ضد تمام مردم مصر! گفت: «او بزرگ و استاد شماست که به شما سحر آموخته» و شما همگی سحر را از مکتب او فرا گرفته‌اید! (إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ).

سپس آنها را تهدید کرده، گفت: اما من به شما اجازه نخواهم داد که در این توطئه پیروز شوید، من این توطئه را در نطفه خفه می‌کنم! «به زودی خواهید دانست (شما را چنان مجازاتی می‌کنم که درس عبرتی برای همگان گردد) دستها و پاهای شما را بطور مخالف قطع می‌کنم (دست راست و پای چپ یا دست چپ و پای راست) و همگی را بدون استثناء به دار می‌آویزم!» (فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأَصْلَبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ).

(آیه ۵۰) - اما فرعون در اینجا کور خوانده بود، زیرا ساحران یک لحظه پیش، و مؤمنان این لحظه، آن چنان قلبشان به نور ایمان روشن شده بود که این تهدید فرعون را در حضور جمعیت به طرز بسیار قاطعی پاسخ گفتند و نقشه شیطانی او را نقش بر آب کردند. «گفتند: هیچ مانعی ندارد (و هیچ گونه زبانی از این کار به ما نخواهد رسید هر کار می‌خواهی بکن) ما به سوی پروردگاران باز می‌گریم» (قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ).

(آیه ۵۱) - سپس افزودند: ما در گذشته گناہانی مرتکب شده‌ایم و در این صحنه سردمدار مبارزه با پیامبر راستین خدا موسی (ع) شدیم، و در ستیز با حق پیشقدم بودیم، اما «ما امیدواریم که پروردگاران خطاهای ما را ببخشد چرا که ما نخستین ایمان آورندگان بودیم» (إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ). ما امروز از هیچ چیز وحشت نداریم، نه از تهدیدهای تو، و نه از دست و پا زدن در خون بر فراز شاخه‌های بلند نخل!

(آیه ۵۲) - سرانجام موسی در آن صحنه سرنوشت ساز پیروز از میدان بیرون آمد. و این زمینه مساعدی را برای این که موسی بتواند در میان آن مردم بماند و به دعوت و تبلیغ پردازد و اتمام حجت کند فراهم ساخت.

سالیان دراز به این منوال گذشت، و موسی معجزات دیگری به آنها نشان داد. هنگامی که موسی (ع) حجت را بر آنها تمام کرد، و صفوف مؤمنان و منکران مشخص شد، دستور کوچ دادن بنی اسرائیل به موسی داده شد. آیه می‌گوید: «و به موسی وحی کردیم که شبانه بندگانم را (از مصر) کوچ ده، زیرا شما مورد تعقیب هستید» (وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ).

(آیه ۵۳) - موسی (ع) این فرمان را اجرا کرد، و دور از چشم دشمنان شبانه بنی اسرائیل را بسیج کرده فرمان حرکت داد. اما بدیهی است حرکت یک گروه با این عظمت، چیزی نیست که بتوان آن را برای مدت زیادی پنهان نگه داشت، به زودی جاسوسان فرعون، مطلب را به او گزارش دادند، و چنانکه قرآن می‌گوید: «فرعون (مأمورانی) به شهرها فرستاد تا نیرو جمع کنند» (فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ).

(آیه ۵۴) - ضمناً برای این که زمینه روانی مردم برای این بسیج عمومی آماده شود دستور داد اعلان کنند «اینها گروه اندکی هستند» اندک از نظر تعداد در مقابل فرعونیان و اندک از نظر قدرت (إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ). بنا بر این در مبارزه با این گروه جای هیچ گونه نگرانی نیست که برنده ماییم.

(آیه ۵۵) - سپس افزود: ما چقدر حوصله کنیم؟ و تا چه اندازه با این بردگان سرکش مدارا نماییم؟! «اینها ما را به خشم و غضب آورده‌اند» (وَإِنَّهُمْ لَنَا لِعَائِتُونَ). فردا مزارع مصر را چه کسی آبیاری می‌کند؟ بارهای سنگین را در این کشور پهناور چه کسی از زمین بر می‌دارد؟

(آیه ۵۶) - به علاوه ما از توطئه این گروه - چه در اینجا باشند و چه بروند - بیمناکیم «و ما همگی آماده پیکاریم» (وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ).

(آیه ۵۷) - سپس قرآن به ذکر عاقبت کار فرعونیان می‌پردازد، و بطور اجمال زوال حکومت آنها و زمامداری بنی اسرائیل را بیان می‌کند، می‌گوید: «پس ما آنها را از باغهای سرسبز و چشمه‌های پر آب بیرون راندیم» (فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ).

(آیه ۵۸) - «و از گنجها و قصرهای زیبا و مسکن مرفه» خارج ساختیم (وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ).

(آیه ۵۹) - آری «این چنین کردیم و بنی اسرائیل را وارث آنها (فرعونیان) ساختیم» **كَذَلِكَ وَ أَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ**.

(آیه ۶۰) - عاقبت دردناک فرعونیان! در این آیات آخرین صحنه از این بخش از داستان موسی و فرعون مطرح است، و آن چگونگی نابودی فرعونیان و پیروزی و نجات بنی اسرائیل است. چنانکه در آیات گذشته خواندیم، فرعون مأموران خود را به شهرهای مصر گسیل داشت، و به اندازه کافی لشکر و نیرو آماده ساخت. و به دنبال آنها حرکت کردند. چنانکه آیه می‌گوید: «پس فرعونیان آنها را تعقیب کردند و به هنگام طلوع آفتاب به آنها رسیدند» **فَاتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ**.

(آیه ۶۱) - «هنگامی که دو گروه یکدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: بطور قطع ما در چنگال فرعونیان گرفتار شدیم» و راه نجاتی وجود ندارد! **فَلَمَّا تَرَاءَ الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرَكُونَ**. در پیش روی ما دریا و امواج خروشان آب، و در پشت سر ما دریایی از لشکر خونخوار با تجهیزات کامل، جمعیتی که سخت از ما خشمگینند. در اینجا لحظات دردناکی بر بنی اسرائیل گذشت، لحظاتی که تلخی آن غیر قابل توصیف است، شاید جمع زیادی در ایمان خود متزلزل شدند.

(آیه ۶۲) - اما موسی (ع) همچنان آرام و مطمئن بود، و می‌دانست وعده‌های خدا در باره نجات بنی اسرائیل و نابودی قوم سرکش تخلف ناپذیر است. لذا با یک دنیا اطمینان و اعتماد رو به جمعیت وحشتزده بنی اسرائیل کرد و گفت: چنین نیست (آنها هرگز بر ما مسلط نخواهند شد) چرا که پروردگار من با من است و به زودی مرا هدایت خواهد کرد» **قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ**.

(آیه ۶۳) - در این هنگام که شاید بعضی با ناباوری سخن موسی را شنیدند و همچنان در انتظار فرا رسیدن آخرین لحظات زندگی بودند فرمان نهایی صادر شد. چنانکه قرآن می‌گوید: «پس ما به موسی وحی کردیم که عصایت را به دریا بزن!» **فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ**. موسی (ع) چنین کرد و عصا را به دریا زد، در اینجا صحنه عجیبی نمایان گشت که برق شادی در چشمها و دل‌های بنی اسرائیل نمایان گردید: «پس ناگهان دریا شکافته شد (آبها قطعه قطعه شدند) و هر بخشی همچون کوهی عظیم روی هم انباشته گشت!» و در میان آنها جاده‌ها نمایان شد **فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ**. منظور از «دریا» در اینجا همان رود عظیم «نیل» است.

آیه ۶۴) - فرعون و فرعونیان که از دیدن این صحنه، مات و مبهوت شده بودند و چنین معجزه روشن و آشکاری را می‌دیدند باز هم از مرکب غرور پیاده نشدند، و به تعقیب موسی و بنی اسرائیل پرداختند و به سوی سر نوشت نهایی خود پیش رفتند، چنانکه قرآن می‌گوید: «و در آنجا دیگران [لشکر فرعون] را نیز (به دریا) نزدیک ساختیم» (وَأَزَلُّنَا تَمَّ الْآخِرِينَ). به این ترتیب فرعونیان نیز وارد جاده‌های دریایی شدند.

آیه ۶۵) - این آیه می‌گوید: «ما موسی و تمام کسانی را که با او بودند نجات دادیم» (وَأَنْجَيْنَا مُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ).

آیه ۶۶) - درست هنگامی که آخرین نفر از بنی اسرائیل از دریا بیرون آمد و آخرین نفر از فرعونیان داخل دریا شد فرمان دادیم آنها به حال اول باز گردند، امواج خروشان یک مرتبه فرو ریختند و سر بر هم نهادند، فرعون و لشکرش را همچون پره‌های کاه با خود به هر جا بردند، در هم کوبیده و نابود کردند. قرآن در یک عبارت کوتاه این ماجرا را بیان کرده، می‌گوید: «سپس دیگران را غرق کردیم» (ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخِرِينَ). و به این ترتیب بردگان اسیر آزاد شدند و جباران مغرور گرفتار و نابود گشتند، تاریخ ورق خورد؛ دوران آن مستکبران پایان گرفت و مستضعفان وارث ملک و حکومت آنها شدند.

آیه ۶۷) - آری «در این ماجرا نشانه روشن (و درس عبرت بزرگی) است، اما اکثر آنها ایمان نیاوردند» گویی چشمها بسته و گوشها کر و قلبها در خواب فرو بسته است (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ). جایی که فرعونیان با دیدن آن صحنه‌های عجیب ایمان نیاوردند از این قوم مشرک تعجب مکن، و از عدم ایمانشان نگران مباش! تعبیر به «اکثر» (بیشتر) اشاره به این است که گروهی از فرعونیان دست به دامن آیین موسی زدند و به جمع یاران او پیوستند.

آیه ۶۸) - این آیه در یک جمله کوتاه و پر معنی به قدرت و رحمت بی‌پایان خدا اشاره کرده، می‌گوید: «پروردگار تو هم تواناست و هم مهربان» (وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ). از «عزت» اوست که هر زمان اراده کند فرمان نابودی اقوام یاغی را صادر می‌کند، به همان آبی که مایه حیات آنهاست فرمان مرگ آنها را می‌دهد، و همان دریای نیل که مایه ثروت و قدرت فرعونیان بود قبرستان آنها می‌شود؛ و از «رحمت» اوست که در این کار هرگز عجله نمی‌کند، بلکه سالها مهلت می‌دهد، معجزه می‌فرستد، اتمام حجت می‌کند، و نیز از رحمت اوست که این

بردگان ستمدیده را از چنگال آن اربابان قلدر و زور گورهایی می‌بخشد.

(آیه ۶۹) - به دنبال داستان عبرت‌انگیز موسی و فرعون به سرگذشت الهام بخش ابراهیم (ع) و مبارزاتش با مشرکان می‌پردازد، و این مطلب را از گفتگوی ابراهیم با عمویش آزر و قوم گمراه آغاز می‌کند.

نخست می‌گوید: «و خبر ابراهیم را بر آنها بخوان» (وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ).

(آیه ۷۰) - و از میان تمام اخبار مربوط به این پیامبر بزرگ روی این قسمت تکیه می‌کند: «هنگامی که به پدر و قومش گفت: شما چه چیز را می‌پرستید؟! (إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ).

(آیه ۷۱) - آنها بلا فاصله در پاسخ «گفتند: ما بتهایی را می‌پرستیم و همه روز ملازم عبادت آنهایم» (قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَنْظِلُّ لَهَا عَاكِفِينَ). این تعبیر نشان می‌دهد که آنها نه تنها احساس شرمندگی از کار خود نداشتند بلکه بسیار به کار خود افتخار می‌کردند.

(آیه ۷۲) - به هر حال ابراهیم (ع) با شنیدن این سخن آنها را زیر رگبار اعتراضات شدید خود قرار داد و با دو جمله کوبنده آنها را با یک بن بست منطقی رو به رو ساخت. «گفت: آیا آنها سخن شما را می‌شنوند هنگامی که آنها را می‌خوانید؟! (قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمُ إِذْ تَدْعُونَ).

(آیه ۷۳) - «یا این که آنها سودی به شما می‌رسانند یا زیانی می‌بخشند؟! (أَوْ يَنْفَعُونَكُمُ أَوْ يَضُرُّونَ). حد اقل چیزی که در معبود لازم است این است که ندای عابد خویش را بشنود، و در گرفتاریها به یاریش بشتابد. اما در این بتها چیزی که نشان دهد آنها کمترین درک و شعوری دارند، و یا کمترین تأثیری در سر نوشت انسانها، به چشم نمی‌خورد.

(آیه ۷۴) - ولی بت پرستان متعصب در برابر این سؤال منطقی به همان پاسخ قدیمی و تکراری خود پرداختند و «گفتند: (این مسائل مطرح نیست) مهم آن است که ما نیاکان خود را یافتیم که چنین می‌کنند!» (قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ). این پاسخ که بیانگر تقلید کورکورانه آنها از نیاکان جاهل و نادانشان بود تنها پاسخی بود که می‌توانستند به گفته ابراهیم (ع) بدهند، پاسخی که دلیل بطلانش در آن نهفته است.

(آیه ۷۵) - در این هنگام ابراهیم لبه تیز حمله خود را متوجه بتها کرد و «گفت: آیا این چیزی را که شما پیوسته عبادت می‌کردید مشاهده نمودید؟! (قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ).

آیه ۷۶) - «هم شما و هم پدران پیشین شما» (أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ).

آیه ۷۷) - «همه آنها دشمن منند مگر پروردگار عالمیان» (فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ). آری همه آنها با من دشمنند و من با آنها دشمن آشتی ناپذیر.

آیه ۷۸) - سپس ابراهیم (ع) به توصیف پروردگار جهانیان و ذکر نعمتهای معنوی و مادی او می‌پردازد تا با مقایسه با بتها که نه دعای عابدان را می‌شنوند، و نه سود و زبانی دارند مطلب کاملا روشن شود.

نخست از نعمت آفرینش و هدایت، شروع کرده، می‌گوید: «او کسی است که مرا آفرید، سپس هم او مرا هدایت می‌کند» (الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ).

آیه ۷۹) - پس از بیان نخستین مرحله ربوبیت، یعنی هدایت بعد از آفرینش، به نعمتهای مادی پرداخته، می‌گوید: «و او کسی است که مرا غذا می‌دهد و سیراب می‌کند» (وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ). آری! من همه نعمتها را از او می‌بینم، پوست و گوشت من، آب و غذای من، همه از برکات اوست.

آیه ۸۰) - نه تنها در حال صحتم مشمول نعمتهای اویم، بلکه «هنگامی که بیمار شوم اوست که مرا شفا می‌دهد» (وَ إِذَا مَرَضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ).

با این که بیماری نیز گاهی از ناحیه اوست، اما برای رعایت ادب در سخن، آن را به خود نسبت می‌دهد.

آیه ۸۱) - سپس از مرحله زندگی دنیا پا را فراتر گذارده، به زندگی جاویدان در سرای آخرت می‌پردازد تا روشن سازد که من همه جا بر سر خوان نعمت او نشسته‌ام نه فقط در دنیا که در آخرت نیز هم. می‌گوید: «و او کسی است که مرا می‌میراند و بار دیگر زنده می‌کند» (وَالَّذِي يُمَيِّتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ). آری! هم مرگ من از اوست و هم بازگشت مجدد به زندگی از ناحیه اوست.

آیه ۸۲) - و هنگامی که وارد عرصه محشر شوم، چشم امیدم به او دوخته شده چرا که: «او کسی است که طمع دارم گناهم را در روز جزا بیاورد» (وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ). بدون شک پیامبران معصومند و گناهی ندارند که بخشوده شود، ولی چنانکه در گذشته هم گفته‌ایم گاهی حسنات نیکان، گناهان مقربان محسوب می‌شود، و در مقام والای آنان گاه انجام یک کار خوب نیز قابل بازخواست، چرا که از کار نیکوتری جلوگیری کرده، و لذا ترک اولایش می‌نامند.

(آیه ۸۳) - دعاهای پر بار ابراهیم (ع): در اینجا دعاهای ابراهیم و تقاضاهای او از پیشگاه خدا شروع می‌شود، گویی پس از دعوت آن قوم گمراه به سوی پروردگار، یک باره از آنها بریده و به درگاه خدا روی می‌آورد.

نخستین تقاضایی که از پیشگاهش می‌کند این است: «پروردگارا! به من علم و دانش و حق بینی مرحمت فرما و مرا به صالحان ملحق کن» (رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ الْحَقِّنِي بِالصَّالِحِينَ).

آری! ابراهیم (ع) قبل از هر چیز از خدا «شناخت عمیق و صحیح» توأم با حاکمیت تقاضا می‌کند، چرا که هیچ برنامه عملی بدون چنین زیر بنایی امکان‌پذیر نیست. و به دنبال آن ملحق شدن به صالحین را از خدا تقاضا می‌کند که اشاره به جنبه‌های عملی و به اصطلاح «حکمت عملی» است، در مقابل تقاضای قبل که ناظر به «حکمت نظری» بود. از آنجا که نه حکمت دارای حد معینی است و نه صالح بودن، او تقاضا می‌کند روز به روز به مراتب بالاتر و والاتر از علم و عمل برسد و پیوسته در این راه گام بر دارد و به پیش برود.

(آیه ۸۴) - بعد از این دو تقاضا، درخواست مهم دیگری با این عبارت می‌کند: «خداوندا! برای من در میان امتهای آینده لسان صدق و ذکر خیر قرار ده» (وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ). آن چنان کن که یاد من در خاطره‌ها بماند و خط و برنامه من در میان آیندگان ادامه یابد، «اسوه» و الگویی باشم که به من اقتدا کنند، و پایه گذار مکتبی باشم که به وسیله آن راه تو را بیاموزند، و در خط تو حرکت کنند.

(آیه ۸۵) - سپس افق دید خود را از این دنیا بر گرفته و متوجه سرای جاودانه آخرت می‌کند و به دعای چهارمی پرداخته، می‌گوید: «خداوندا! مرا از وارثان بهشت پر نعمت قرار ده» (وَ اجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ). بهشتی که نعمتهای معنوی و مادی در آن موج می‌زند، نعمتهایی که نه زوالی دارد، و نه ملالی، نعمتهایی که برای ما حتی قابل درک نیست!

(آیه ۸۶) - در پنجمین دعا نظرش را متوجه عموی گمراهش کرده و طبق وعده‌ای که قبلاً به او داده بود که من برای تو استغفار می‌کنم چنین می‌گوید: خداوندا! «پدرم [- عمویم] را بیامرزه که او از گمراهان بود» (وَ اغْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ).

(آیه ۸۷) - سر انجام ششمین و آخرین دعای خود را که آن هم پیرامون روز باز پسین است این چنین به پیشگاه خدا عرضه می‌دارد: خداوندا! «مرا در روزی که (مردم) بر انگیخته می‌شوند رسوا مکن» (وَ لَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ).

این تعبیر از ناحیه ابراهیم (ع)، علاوه بر این که درس و سر مشقی است برای دیگران، نشانه نهایت احساس مسؤولیت و اعتماد بر لطف پروردگار است.

(آیه ۸۸) - در آیه قبل اشاره کوتاهی به روز قیامت و مسأله معاد بود در اینجا ترسیم جامعی از چگونگی روز رستاخیز ضمن چندین آیه بیان شده، و مهمترین متاعی که در آن بازار خریدار دارد و همچنین سر نوشت مؤمنان و کافران و گمراهان و لشکر شیطان باز گو شده است.

نخست می‌گوید: روز رستاخیز «روزی است که هیچ مال و فرزندی سودی نمی‌دهد» (يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ). در حقیقت این دو سرمایه مهم زندگی دنیا، اموال و نیروهای انسانی در آنجا کمترین نتیجه‌ای برای صاحبانش نخواهد داشت. بدیهی است منظور مال و فرزندی نیست که در طریق جلب رضای خدا به کار گرفته شده باشند. (آیه ۸۹) - سپس به عنوان استثناء بر این سخن می‌افزاید: «مگر کسی که به حضور خدا بیاید در حالی که قلب سلیم (سالم از هر گونه شرک و کفر و آلودگی به گناه) داشته باشد» (إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ).

چه تعبیر جامع و جالبی؟ تعبیری که هم ایمان خالص و نیت پاک در آن وجود دارد، و هم هر گونه عمل صالح، چرا که چنین قلب پاکی، ثمره‌ای جز عمل پاک نخواهد داشت.

(آیه ۹۰) - سپس به شرح بهشت و دوزخ پرداخته چنین می‌گوید: در آن هنگام «بهشت به پرهیز کاران نزدیک می‌گردد» (وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ).

(آیه ۹۱) - «و دوزخ برای گمراهان آشکار می‌شود» (وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ). این در حقیقت قبل از ورود آنها به بهشت و دوزخ است که هر یک از این دو گروه منظره جایگاه خود را از نزدیک می‌بینند: مؤمنان مسرور و گمراهان وحشت زده می‌شوند، و این نخستین برنامه‌های پاداش و کیفر آنهاست.

(آیه ۹۲) - سپس به گفتگوهای سرزنش بار و عتاب‌آمیزی که در این هنگام با این گروه گمراه می‌شود پرداخته چنین می‌گوید: «و به آنها گفته می‌شود: کجا هستند معبودهایی را که پیوسته عبادت می‌کردید؟» (وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ).

(آیه ۹۳) - «معبودهایی غیر از خدا» (مِنْ دُونِ اللَّهِ).

«آیا آنها (در برابر این شداید و سختیها که اکنون با آن رو برو هستید) شما را یاری می‌کنند؟! (هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ).

یا می‌توانند کسی را به یاری شما دعوت کنند، و «یا کسی به یاری خود آنها می‌آید؟» (أَوْ يَنْتَصِرُونَ). ولی آنها جوابی در برابر این سؤال ندارند و کسی هم چنین انتظاری از آنها ندارد.

(آیه ۹۴) - «در آن هنگام همه آن معبودان با عابدان گمراه به دوزخ افکنده می‌شوند» (فَكَبَّكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ).

(آیه ۹۵) - «و همچنین لشکریان ابلیس عموماً» (وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ). در حقیقت این سه گروه، بتها، و پرستش‌کنندگان بتها، و لشکریان شیطان که دلالت این گناه و انحراف بودند، همگی در دوزخ جمع می‌شوند، اما با این صورت که آنها را یکی پس از دیگری آن می‌افکنند.

(آیه ۹۶) - ولی سخن به اینجا پایان نمی‌گیرد بلکه به دنبال آن صحنه‌ای از نزاع و جدال این سه گروه دوزخی را مجسم می‌سازد: «آنها در جهنم به مخاصمه و جدال پرداخته، می‌گویند» (قَالُوا وَ هُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ).

(آیه ۹۷) - آری! عابدان گمراه می‌گویند: «به خدا سوگند ما در گمراهی آشکاری بودیم» (تَاللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ).

(آیه ۹۸) - «زیرا شما معبودان دروغین را با پروردگار عالمیان برابر می‌پنداشتیم!» (إِذْ نَسُوكُم رِيبًا الْعَالَمِينَ).

(آیه ۹۹) - «اما هیچ کس ما را گمراه نکرد مگر مجرمان» (وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ). همان مجرمانی که رؤسای جامعه ما بودند و برای حفظ منافع خویش ما را به این راه کشاندند و بد بخت کردند.

(آیه ۱۰۰) - ولی افسوس که امروز «شفاعت‌کنندگانی برای ما وجود ندارد» (فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ).

(آیه ۱۰۱) - «و نه دوست گرم و پر محبتی» که بتواند ما را یاری کند (وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ). خلاصه نه معبودان به شفاعت ما می‌پردازند، آن چنانکه ما در دنیا می‌پنداشتیم، و نه دوستان قدرت یاری ما را دارند.

(آیه ۱۰۲) - اما به زودی متوجه این واقعیت می‌شوند که نه تأسف در آنجا سودی دارد و نه آنجا دار عمل و جبران است، از این رو، آرزوی بازگشت به دنیا می‌کنند و می‌گویند: «ای کاش بار دیگر (به دنیا) باز گردیم و از مؤمنان باشیم» (فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ).

(آیه ۱۰۳) - سر انجام در پایان این بخش از سر گذشت ابراهیم همان دو آیه تکان دهنده را که در پایان داستان موسی و فرعون آمده بود و در پایان داستان انبیاء دیگر نیز در همین سوره خواهد آمد، تکرار می‌فرماید: «در این ماجرا نشانه بزرگی است (بر عظمت و قدرت خدا و سر انجام دردناک گمراهان و پیروزی مؤمنان) اما بیشترشان

مؤمن نبودند» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ).

(آیه ۱۰۴) - «و پروردگار تو پیروز و شکست‌ناپذیر و رحیم و مهربان است» (وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ).

تکرار این جمله‌ها دلداری مؤثری است برای پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان اندک در آن روز، و همچنین اقلیتهای مؤمن در هر عصر و زمان تا از اکثریت گمراه وحشت نکنند و به عزت و رحمت الهی دلگرم باشند و هم تهدیدی است برای گمراهان و اشاره‌ای است به این که اگر مهلتی به آنها داده می‌شود، نه از جهت ضعف است بلکه به خاطر رحمت است.

(آیه ۱۰۵) - قرآن بعد از پایان ماجرای ابراهیم سخن از قوم نوح به عنوان یک ماجرای آموزنده دیگر به میان می‌آورد.

نخست می‌گوید: «قوم نوح، رسولان را تکذیب کردند» (كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ). چرا که همه پیامبران از نظر اصول یکی بودند و تکذیب نوح تکذیب همه رسولان محسوب می‌شد.

(آیه ۱۰۶) - سپس به این فراز از زندگی او که شبیه فرازهایی است که در گذشته از ابراهیم و موسی نقل شد اشاره کرده، می‌گوید: به خاطر بیاور «هنگامی را که برادرشان نوح به آنها گفت: آیا پرهیز کاری پیشه نمی‌کنید» (إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ). تعبیر به «برادر» تعبیری است که نهایت پیوند محبت‌آمیز را بر اساس مساوات و برابری مشخص می‌کند و به همه رهبران راه حق الهام می‌بخشد که باید در دعوت خود نهایت محبت و صمیمیت توأم با دوری از هر گونه تفوق طلبی را رعایت کنند، تا دل‌های رمیده جذب آیین حق گردد.

(آیه ۱۰۷) - پس از دعوت به تقوا که خمیر مایه هر گونه هدایت و نجات است اضافه می‌کند: «من برای شما فرستاده امینی هستم» (إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ).

(آیه ۱۰۸) - «تقوای الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمایید» که اطاعت من اطاعت خداست (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونِ).

(آیه ۱۰۹) - دگر بار نوح به دلیل دیگری بر حقانیت خود، تمسک می‌جوید، دلیلی که زبان بهانه جویان را کوتاه می‌سازد، می‌گوید: «و من از شما در برابر این دعوتم مزدی نمی‌طلبم» (وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ). «اجر و پاداش

من تنها بر پروردگار عالمیان است» (إِنَّ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ).

(آیه ۱۱۰) - باز به دنبال این جمله همان جمله‌ای را می‌گوید که بعد از تأکید بر رسالت و امانت خویش بیان کرده

بود، می‌گوید: «پس تقوای الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمایید» (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونِ).

(آیه ۱۱۱) - اما مشرکان لجوج و مستکبران خیره سر هنگامی که راههای بهانه‌جویی را به روی خود مسدود دیدند، به این مسأله چسبیدند و «گفتند: آیا ما به تو ایمان بیاوریم در حالی که افراد پست و بی‌ارزش از تو پیروی کرده‌اند؟! (قَالُوا أَوْ نُوْمِنُ لَكَ وَ أَتَّبَعَكَ الْأَرْذُلُونَ). درست است آنها در این تشخیص صائب بودند که پیشوا را باید از طریق پیروان شناخت، ولی اشتباه بزرگشان این بود که آنها مفهوم و معیار شخصیت را گم کرده بودند، آنها معیار سنجش ارزشها را مال و ثروت، لباس و خانه و مرکب زیبا و گران قیمت قرار داده بودند، و از پاکي و تقوا و حق جویی و صفات عالی انسانیت که در طبقات کم در آمد بسیار بود و در اشراف بسیار کم، غافل بودند.

(آیه ۱۱۲) - ولی نوح آنها را در اینجا فوراً خلع سلاح کرد و «گفت: (ووظیفه من دعوت همگان به سوی حق و اصلاح جامعه است) من چه می‌دانم آنها چه کاری داشته‌اند؟! (قَالَ وَ مَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ). گذشته آنها هر چه بوده گذشته، مهم امروز است که دعوت رهبر الهی را «لیبک» گفته‌اند و در مقام خود سازی بر آمده‌اند.

(آیه ۱۱۳) - اگر آنها در گذشته کار خوب یا بدی کرده‌اند «حساب آنها تنها با پروردگار من است اگر شما می‌فهمیدید» و درک و تشخیص می‌داشتید (إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ).

(آیه ۱۱۴) - آنچه وظیفه من است این است که من پر و بال خود را برای همه حق جویان بگشایم «و من هرگز ایمان آورندگان را طرد نخواهم کرد» (وَ مَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ).

(آیه ۱۱۵) - تنها وظیفه من این است که مردم را انذار کنم «من تنها انذار کننده‌ای آشکارم» (إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ). هر کس این هشدار مرا بشنود و از راه انحراف به صراط مستقیم، باز گردد پیرو من است، هر که باشد و در هر وضع مادی و شرایط اجتماعی.

(آیه ۱۱۶) - نجات نوح و غرق مشرکان خود خواه: عکس العمل این قوم گمراه و لجوج در برابر نوح همان بود که همه زور گویان در طول تاریخ داشتند، و آن تکیه بر قدرت و زور و تهدید به نابودی بود «گفتند: ای نوح (بس است) اگر از این سخنان خودداری نکنی (و فضای جامعه ما را با گفتگوهای تلخ و تاریک سازی) بطور قطع سنگباران خواهی شد!» (قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ).

(آیه ۱۱۷) - «نوح» که می‌بیند این دعوت مستمر و طولانی با این منطق روشن و با آن همه صبر و شکیبایی جز

در عده قلیلی تأثیر نگذارده، سر انجام شکایت به درگاه خدا می‌برد و ضمن شرح حال خود تقاضای جدایی و نجات از چنگال این ستمگران بی‌منطق می‌کند. «عرض کرد: پروردگارا! قوم من مرا تکذیب کردند» **«قَالَ رَبِّ إِنِّي قَوْمِي كَذِبُونَ»**.

(آیه ۱۱۸) - سپس عرض می‌کند: اکنون که هیچ راهی برای هدایت این گروه باقی نمانده «پس میان من و آنها جدایی بیفکن» و میان ما خودت داوری کن **«فَافْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا»**. سپس اضافه می‌کند: «و من و مؤمنانی را که با من هستند نجات ده» **«وَوَجِّئِي وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»**.

(آیه ۱۱۹) - در اینجا رحمت خداوند به یاری نوح و مجازات دردناکش به سراغ تکذیب کنندگان آمد چنانکه می‌فرماید: «ما او و تمام کسانی را که با او بودند در آن کشتی که پر (از انسان و انواع حیوانات) بود رهایی بخشیدیم» **«فَأَنْجَيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ»**.

(آیه ۱۲۰) - «سپس بقیه را غرق و نابود کردیم» **«ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدُ الْبَاقِينَ»**.

(آیه ۱۲۱) - و در پایان این سخن، همان می‌گوید که در پایان ماجرای موسی (ع) و ابراهیم (ع) بیان کرد.

می‌فرماید: «در ماجرای نوح (و دعوت پیگیر و مستمر او، صبر و شکیباییش، و سر انجام غرق و نابودی مخالفانش) آیت و نشانه‌ای است» برای همگان **«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً»**. «هر چند اکثر آنها ایمان نیاوردند» **«وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ»**. بنا بر این تو ای پیامبر! از اعراض و سر سختی مشرکان قومت نگران مباش، ایستادگی به خرج ده! که سر نوشت تو و یارانت سر نوشت نوح و یاران اوست، و سر انجام گمراهان همان سر انجام شوم غرق شدگان است.

(آیه ۱۲۲) - و بدان «پروردگار تو شکست‌ناپذیر و رحیم است» **«وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ»**. رحمتش ایجاب می‌کند که به آنها فرصت کافی و مهلت دهد و اتمام حجت کند، و عزتش سبب می‌شود که سر انجام تو را پیروز و آنها را مواجه با شکست نماید.

(آیه ۱۲۳) - جنایات و اعمال بی‌رویه قوم عاد: اکنون نوبت به قوم «عاد» و پیامبرشان «هود» می‌رسد که گوشه‌ای از زندگی و سر نوشت آنها و درسهای عبرتی را که در آن نهفته است ضمن هیجده آیه بیان می‌کند.

نخست می‌فرماید: «قوم (سرکش) عاد فرستادگان خدا را تکذیب کردند» **«كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ»**. گر چه آنها تنها

هود را تکذیب کردند اما چون دعوت هود دعوت همه پیامبران بود در واقع همه انبیا را تکذیب کرده بودند.

(آیه ۱۲۴) - بعد از ذکر این اجمال به تفصیل پرداخته، می‌گوید: «در آن هنگام که برادرشان هود گفت، آیا تقوا پیشه نمی‌کنید؟» (إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ). او در نهایت دلسوزی و مهربانی همچون یک «برادر» آنها را به توحید و تقوا دعوت کرد و به همین دلیل کلمه «اخ» (برادر) بر او اطلاق شده است.

(آیه ۱۲۵) - سپس افزود: «من برای شما فرستاده امینی هستم» (إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ). سابقه زندگی من در میان شما گواه این حقیقت است که هرگز راه خیانت نپوییدم و جز حق و صداقت در بساط نداشتم.

(آیه ۱۲۶) - باز تأکید می‌کند اکنون که چنین است و شما هم به خوبی آگاهید «پس تقوای الهی پیشه کنید و از من اطاعت نمایید» که اطاعت خداست (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونِ).

(آیه ۱۲۷) - و اگر فکر می‌کنید من سودای مال در سر می‌پرورانم و اینها مقدمه رسیدن به مال و مقامی است بدانید «من (کوچکترین) اجری در برابر این دعوت از شما نمی‌خواهم» (وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ). «اجر و پاداش من تنها بر پروردگار عالمیان است» (إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ). همه برکات و نعمتها از اوست و من اگر چیزی می‌خواهم از او می‌خواهم، که پروردگار همه ما اوست.

(آیه ۱۲۸) - قرآن در این بخش از سر گذشت هود و قوم عاد بر چهار قسمت تکیه کرده است: نخست محتوای دعوت هود که در ضمن آیات گذشته خواندیم. سپس به انتقاد از کژیها و اعمال نادرست آنها پرداخته و سه موضوع را به آنها یاد آوری می‌کند، می‌گوید: «آیا شما بر هر مکان مرتفعی نشانه‌ای از روی هوی و هوس می‌سازید؟! (أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ). این قوم متمکن و ثروتمند برای خود نمایی و تفاخر بر دیگران بناهایی بر نقاط مرتفع کوهها و تپه‌ها، (همچون برج و مانند آن) می‌ساختند که هیچ هدف صحیحی برای آن نبود جز این که توجه دیگران را به آن جلب کنند و قدرت و نیروی خود را به رخ سایرین بکشند.

(آیه ۱۲۹) - بار دیگر به انتقاد دیگری از آنها پرداخته، می‌گوید: «شما قصرها و قلعه‌های زیبا و محکم می‌سازید، آن چنان که گویی در دنیا جاودانه خواهید ماند» (وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ). آری! چنین ساختمانهای غفلت‌زا و غرور آفرین مسلماً مذموم است.

در حدیثی از پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ می‌خوانیم که فرمود: «هر بنایی در روز قیامت وبال صاحب آن

است، مگر آن مقدار که انسان از آن ناگزیر است!»

(آیه ۱۳۰) - سپس به انتقاد دیگر در رابطه با بی‌رحمی قوم عاد به هنگام نزاع و جدال پرداخته، می‌گوید: «شما به هنگامی که کسی را مجازات می‌کنید از حد تجاوز کرده و همچون جباران کیفر می‌دهید» (وَ إِذَا بَطَشْتُمْ بَطْشْتُمْ جَبَّارِينَ). ممکن است کسی کاری کند که مستوجب عقوبت باشد، اما هرگز نباید قدم از جاده حق و عدالت فراتر نهد.

این سه آیه نشان می‌دهد که آن چنان عشق دنیا بر آنها مسلط شده بود که از راه و رسم بندگی خارج شده و در دنیا پرستی غرق بودند.

(آیه ۱۳۱) - بعد از بیان این انتقادهای سه‌گانه بار دیگر آنها را به تقوا دعوت کرده، می‌گوید: «اکنون که چنین است تقوا پیشه کنید و از خدا بترسید و دستور مرا اطاعت نمایید» (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا).

(آیه ۱۳۲) - سپس به بخش سوم از بیان هود می‌رسیم که تشریح نعمتهای الهی بر بندگان است، تا از این راه، حس شکر‌گزاری آنها را تحریک کند، شاید به سوی خدا آیند. و در این زمینه از روش اجمال و تفصیل که برای دلنشین کردن بحثها بسیار مفید است استفاده می‌کند، نخست روی سخن را به آنها کرده، می‌گوید: «و از خدایی پرهیزید که شما را به نعمتهایی که می‌دانید امداد کرد» و بطور مداوم و منظم آنها را در اختیار شما نهاد (وَ اتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ).

(آیه ۱۳۳) - سپس بعد از این بیان کوتاه به شرح و تفصیل آن پرداخته، می‌گوید: «شما را به چهار پایان و پسران (لایق و برومند) امداد کرد» (أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَ بَنِينَ).

(آیه ۱۳۴) - بعد می‌افزاید: «و باغهای خرم و سرسبز و چشمه‌های آب جاری» در اختیارتان قرار دادیم (وَ جَنَّاتٍ وَ عَيُْونٍ). و به این ترتیب زندگی شما را هم از نظر نیروی انسانی، هم کشاورزی و باغداری، و هم دامداری و وسائل حمل و نقل پر بار ساختیم، ولی چه شد که بخشنده این همه نعمتها را فراموش کردید، شب و روز بر سر سفره او نشستید و او را نشناختید.

(آیه ۱۳۵) - سپس به آخرین مرحله از سخنانش پرداخته و آنها را به کیفر الهی تهدید و انذار کرده، می‌گوید: اگر کفران کنید «من بر شما از عذاب روز بزرگ می‌ترسم» (إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ). روزی که نتیجه آن

همه ظلم و ستم و غرور و استکبار و هوی پرستی و بیگانگی از پروردگار را با چشم خود خواهید دید.

(آیه ۱۳۶) - ما را اندرز مده که در ما اثر نمی‌کند! در آیات پیشین گفتگوهای پر مغز پیامبر دلسوز، «هود» را با قوم سرکش «عاد» دیدیم، اکنون پاسخهای نامعقول و موزیانه آن قوم را بررسی کنیم. قرآن می‌گوید: «آنها [- قوم عاد] گفتند: (بیهوده خود را خسته مکن) برای ما تفاوت نمی‌کند چه ما را انداز کنی یا نکنی» در دل ما کمترین اثری نخواهد گذارد! (قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ).

(آیه ۱۳۷) - اما آنچه را تو به ما ایراد می‌کنی جای ایراد نیست «این همان روش (و افسانه‌های) پیشینیان است» (إِنَّ هَذَا إِلاَّ خُلُقُ الْأَوَّلِينَ).

(آیه ۱۳۸) - و بر خلاف گفته تو «و ما هرگز مجازات نخواهیم شد» نه در این جهان و نه در جهان دیگر! (وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ).

(آیه ۱۳۹) - و به دنبال این سخن، قرآن سر نوشت دردناک این قوم را چنین بیان می‌کند: «آنها هود را تکذیب کردند، پس ما هم نابودشان کردیم» (فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ). و در پایان این ماجرا همان دو جمله پر محتوای عبرت‌انگیزی را می‌گوید که در پایان داستان نوح و ابراهیم و موسی بیان شد. می‌فرماید: «در این سر گذشت، آیه و نشانه روشنی است (از قدرت خدا، از استقامت پیامبران، و از سر انجام شومی که دامنگیر سرکشان و جباران گردید) ولی با این همه باز بیشتر آنها ایمان نیاوردند» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ).

(آیه ۱۴۰) - «و پروردگار تو قدرتمند و شکست‌ناپذیر، و رحیم و مهربان است» (وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ). به اندازه کافی مدارا می‌کند، فرصت می‌دهد، دلائل روشن برای هدایت گمراهان ارائه می‌کند، اما به هنگام مجازات چنان محکم می‌گیرد که مجال فرار برای احدی باقی نمی‌ماند!

(آیه ۱۴۱) - پنجمین بخش از داستان انبیا که در این سوره آمده، سر گذشت فشرده و کوتاهی از قوم «ثمود» و پیامبرشان «صالح» است که در سر زمینی به نام «وادی القری» میان «مدینه» و «شام» زندگی مرفهی داشتند. سر آغاز این داستان کاملاً شبیه داستان «قوم عاد» و «نوح» است، و نشان می‌دهد چگونه تاریخ تکرار می‌گردد، می‌فرماید: «قوم ثمود رسولان خدا را تکذیب کردند» (كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ).

(آیه ۱۴۲) - و بعد از ذکر این اجمال به تفصیل پرداخته، می‌گوید: «در آن هنگام که برادر دلسوزشان صالح به آنها

گفت: آیا پرهیز کاری پیشه نمی‌کنید؟! (إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ).

(آیه ۱۴۳) - سپس برای معرفی خویش می‌گوید: «من برای شما فرستاده‌ای امینم، (إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ) و سوابق من در میان شما شاهد گویای این مدعاست.

(آیه ۱۴۴) - «بنا بر این تقوا پیشه کنید و از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید» که جز رضای خدا و خیر و سعادت شما چیزی برای من مطرح نیست (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونِ).

(آیه ۱۴۵) - و به همین دلیل «من مزد و پاداشی در برابر این دعوت از شما نمی‌طلبم» و چشم داشتی از شما ندارم (وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ). من برای دیگری کاری می‌کنم و پاداشم بر اوست، آری «اجر و پاداش من تنها بر پروردگار عالمیان است» (إِنَّ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ).

(آیه ۱۴۶) - سپس در بخش دیگری انگشت روی نقطه‌های حساس و قابل انتقاد زندگی آنها گذارده، و آنان را در یک محاکمه وجدانی محکوم می‌کند. می‌گوید: «آیا شما تصور می‌کنید همیشه در نهایت امنیت در نعمتهایی که اینجاست می‌مانید» (أَتُتْرَكُونَ فِي مَا هَاهُنَا آمِنِينَ). آیا چنین می‌پندارید که این زندگی مادی و غفلت‌زا جاودانی است، و دست مرگ و انتقام و کیفر گریبانتان را نخواهد گرفت؟!

(آیه ۱۴۷) - سپس با استفاده از روش اجمال و تفصیل جمله سر بسته گذشته خود را چنین تشریح می‌کند، می‌گوید: شما گمان می‌کنید «در این باغها و چشمه‌ها» ... (فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونِ).

(آیه ۱۴۸) - «و در این زراعتها و نخلها که میوه‌های شیرین و شاداب و رسیده دارند» برای همیشه خواهید ماند؟ (وَزُرُوعٍ وَ نَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ).

(آیه ۱۴۹) - سپس به خانه‌های محکم و مرفه آنها پرداخته، می‌گوید: «و شما از کوهها خانه‌هایی می‌تراشید و در آن به عیش و نوش می‌پردازید» (وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ).

(آیه ۱۵۰) - حضرت صالح بعد از ذکر این انتقادات به بخش سوم از سخنانش پرداخته، و به آنها هشدار می‌دهد: «پس از مخالفت فرمان خدا پرهیزید و مرا اطاعت کنید» (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونِ).

(آیه ۱۵۱) - «و فرمان مسرفان را اطاعت نکنید» (وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ).

(آیه ۱۵۲) - «همانها که در زمین فساد می‌کنند و هرگز اصلاح نمی‌کنند» (الَّذِينَ يَفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا يُصْلِحُونَ).

«اسراف» همان تجاوز از حدّ قانون آفرینش و قانون تشریح است و در یک نظام صحیح هر گونه تجاوز از حد موجب فساد و از هم گسیختگی می‌شود، و به تعبیر دیگر سر چشمه فساد، اسراف است و نتیجه اسراف فساد.

(آیه ۱۵۳) - لجاجت و سر سختی قوم صالح: در آیات گذشته منطق مستدل و خیر خواهانه صالح را در برابر قوم گمراه شنیدید، اکنون در اینجا، منطق قوم را در برابر او بشنوید. آنها «گفتند: ای صالح! تو مسحور شده‌ای و عقل خود را از دست داده‌ای» لذا سخنان ناموزنی می‌گویی! (قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمَسْحُورِينَ).

(آیه ۱۵۴) - از این گذشته «تو فقط بشری همچون مایی» (مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا). و هیچ عقلی اجازه نمی‌دهد از انسانی همچون خودمان اطاعت کنیم! «اگر راست می‌گویی آیت و نشانه‌ای بیاور» تا ما به تو ایمان بیاوریم (فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ).

(آیه ۱۵۵) - به هر حال این گروه سرکش، نه به خاطر حق طلبی که به خاطر بهانه جویی تقاضای معجزه کردند، و باید به آنها اتمام حجت می‌شد، لذا صالح به دستور خداوند «گفت: این ناقه‌ای است که برای او سهمی از آب قریه است، و برای شما سهم روز معینی» (قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ). این «ناقه» یک شتر عادی و معمولی نبوده است و بطرز معجزآسایی از دل کوه بر آمد، و از ویژگیهای آن این بود که یک روز آب آبادی را به خود تخصیص می‌داد و می‌نوشید.

(آیه ۱۵۶) - به هر حال صالح مأمور بود که به آنها اعلام کند این شتر عجیب و خارق العاده را که نشانه‌ای از قدرت بی‌پایان خداست به حال خود رها کنند، و دستور داد: «کمترین آزاری به آن نرسانید که (اگر چنین کنید) عذاب روز عظیم شما را فرو خواهد گرفت» (وَلَا تَمْسُوْهَا بِسَوْءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ).

(آیه ۱۵۷) - البته قوم سرکشی که حاضر به بیداری فریب خوردگان نبودند و آگاهی مردم را مزاحم منافع خود می‌دانستند، توطئه از میان بردن ناقه را طرح کردند و «سر انجام بر آن (ناقه) حمله نموده (و با یک یا چند ضربه) آن را از پا در آوردند، و سپس از کرده خود پشیمان شدند» چرا که عذاب الهی را در چند قدمی خود احساس می‌کردند (فَعَقَرُوْهَا فَاصْبَحُوا نَادِمِينَ).

(آیه ۱۵۸) - چون طغیانگری آنها از حد گذشت و عملاً نشان دادند که آماده پذیرش حق نیستند اراده خدا بر این قرار گرفت که زمین را از لوث وجودشان پاک کند «در این هنگام عذاب الهی آنها را فرو گرفت» (فَأَخَذَهُمُ

العذاب). قرآن در پایان این ماجرا همان می‌گوید که در پایان ماجرای قوم هود و نوح و ابراهیم بیان کرد، می‌فرماید: «در این سرگذشت (قوم صالح و آن همه پایمردی و تحمل این پیامبر بزرگ و آن منطق شیوا، و نیز سرسختی و لجاجت و مخالفت آن سیه رویان با معجزه بیدارگر و سرنوشت شومی که به آن گرفتار شدند) آیت و درس عبرتی است، اما اکثر آنها ایمان نیاوردند» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ).

(آیه ۱۵۹) - آری هیچ کس نمی‌تواند بر قدرت خدا چیره شود همان گونه که این قدرت عظیم مانع رحمت او نسبت به دوستان و حتی نسبت به دشمنان نیست «و پروردگار تو عزیز و رحیم است» (وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ).

(آیه ۱۶۰) - قوم ننگین و متجاوز! ششمین پیامبری که گوشه‌ای از زندگی او و قوم گمراهش در این سوره آمده حضرت لوط (ع) است.

نخست می‌گوید: «قوم لوط فرستادگان خدا را تکذیب کردند» (كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطِ الْمُرْسَلِينَ).

(آیه ۱۶۱) - سپس اشاره‌ای به دعوت حضرت لوط می‌کند که هماهنگ با کیفیت دعوت دیگر پیامبران گذشته است می‌گوید: «در آن هنگام که برادرشان لوط به آنها گفت: آیا تقوا پیشه نمی‌کنید؟! (إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطُ أَلَا تَتَّقُونَ).

(آیه ۱۶۲) - لحن گفتار او و دلسوزی عمیق و فوق‌العاده‌اش نشان می‌داد که همچون یک برادر سخن می‌گوید.

سپس افزود: «من برای شما رسول امینی هستم» (إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ). آیا تاکنون خیانتی از من دیده‌اید؟ و از این به بعد نیز نسبت به وحی الهی و رساندن پیام پروردگار شما قطعاً رعایت امانت را خواهم کرد.

(آیه ۱۶۳) - «اکنون (که چنین است) پرهیزکاری پیشه کنید، و از خدا بترسید و مرا اطاعت نمایید» که رهبر راه سعادت شما هستم (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونِ).

(آیه ۱۶۴) - فکر نکنید این دعوت، وسیله‌ای برای آب و نان است و یک هدف مادی را تعقیب می‌کند، نه، «من کمترین پاداشی در برابر این دعوت از شما نمی‌خواهم، اجر و پاداشم تنها بر پروردگار عالمیان است» (وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ).

(آیه ۱۶۵) - سپس به انتقاد از اعمال ناشایست و بخشی از انحرافات اخلاقی آنها می‌پردازد و از آنجا که مهمترین

نقطه انحراف آنها، انحراف جنسی و هم جنس گرایی بود روی همین مسأله تکیه کرد و چنین گفت: «آیا شما در میان جهانیان به سراغ جنس ذکور می‌روید؟! (أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ).

یعنی با این که خداوند این همه افراد از جنس مخالف برای شما آفریده و می‌توانید با ازدواج صحیح و سالم با آنان زندگی پاک و آرام بخشی داشته باشید، این نعمت پاک و طبیعی خدا را رها کرده، و خود را به چنین کار پست و ننگینی آلوده ساخته‌اید!

(آیه ۱۶۶) - سپس افزود: «و همسرانی را که پروردگار برای شما آفریده است رها می‌کنید؟! (و تَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ). «بلکه شما قوم تجاوزگری هستید!» (بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ). هرگز نیاز طبیعی، اعم از روحی و جسمی شما را به این کار انحرافی نکشانده است، بلکه تجاوز و طغیان است که دامانتان را به چنین ننگی آلوده کرده.

(آیه ۱۶۷) - سر انجام قوم لوط: قوم لوط که سرگرم باده شهوت و غرور بودند به جای این که اندرزه‌های این رهبر الهی را با جان و دل پذیرا شوند، و خود را از منجلابی که در آن غوطه‌ور بودند رهایی بخشند به مبارزه با او برخاستند، و «گفتند: ای لوط! (بس است، خاموش باش) اگر از این سخنان خودداری نکنی از اخراج شوندگان (این شهر و دیار) خواهی بود» (قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ). کار مردم گمراه و آلوده به جایی می‌رسد که پاکی و تقوا در میان آنها بزرگترین عیب است، و ناپاکی و آلودگی افتخار! از این آیه استفاده می‌شود که این جمعیت فاسد، گروهی از افراد پاک را که مزاحم اعمال زشت خود می‌دیدند، قبلاً از شهر و آبادی خود بیرون رانده بودند.

(آیه ۱۶۸) - اما لوط بی‌آنکه به تهدیدهای آنها اعتنا کند به سخنان خود ادامه داد و گفت: من دشمن اعمال شما هستم» (قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ). یعنی من به اعتراضهای خودم همچنان ادامه خواهم داد، هر کاری از دست شما ساخته است انجام دهید، من در راه خدا و مبارزه با زشتیها از این تهدیدها پروا ندارم!

(آیه ۱۶۹) - سر انجام آن همه اندرزه‌ها و نصیحتها اثر نگذارد، فساد سراسر جامعه آنها را به لجنزار متعفن مبدل ساخت، اتمام حجت به اندازه کافی شد. رسالت لوط (ع) به آخر رسیده است. در مقام نیایش و تقاضا به پیشگاه خداوند بر آمده چنین عرض کرد: «پروردگارا! من و خاندانم را از آنچه اینها انجام می‌دهند رهایی بخش» (رَبِّ

نَجِّنِي وَ أَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ).

(آیه ۱۷۰) - خداوند این دعا را اجابت کرد، چنانکه می‌فرماید: «ما لوط و خاندانش را همگی نجات دادیم»

(فَنَجِّنَاهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِينَ).

(آیه ۱۷۱) - «جز پیر زنی که در میان آن گروه گمراه باقی ماند» (إِلَّا عَجُوزاً فِي الْغَابِرِينَ). این پیر زن کسی جز

همسر لوط نبود که هرگز به لوط ایمان نیاورد.

(آیه ۱۷۲) - آری خداوند، لوط و مؤمنان اندک را با او نجات داد، آنها شبانه به فرمان خدا از دیار آلودگان رخت

سفر بر بستند، و آنها را که غرق فساد و ننگ بودند به حال خود رها ساختند، در آغاز صبح، فرمان عذاب الهی

فرا رسید، زلزله وحشتناکی سر زمین آنها را بکلی زیر و رو کرد. چنانکه قرآن در اینجا در یک جمله کوتاه

می‌فرماید: «سپس ما آن جمعیت را هلاک و نابود کردیم» (ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخِرِينَ).

(آیه ۱۷۳) - «و بارانی بر آنها فرستادیم» (وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا). اما چه بارانی، بارانی از سنگ که حتی ویرانه‌های

آنها را از نظرها محو کرد! «چه باران بدی بود باران انداز شدگان» (فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ). بارانهای معمولی

حیاتبخش است و زنده کننده، اما این باران، وحشتناک و نابود کننده بود و ویرانگر.

از آیه ۸۲ سوره هود استفاده می‌شود که نخست شهرهای قوم لوط زیر و رو شدند، سپس بارانی از سنگریزه

متراکم بر آنها فرود آمد.

(آیه ۱۷۴) - باز در پایان این ماجرا به همان دو جمله‌ای می‌رسیم که در پایان ماجراهای مشابهش در این سوره

در باره پنج پیامبر بزرگ دیگر آمده است، می‌فرماید: «در این (ماجرای قوم لوط سر نوشت شوم آنها) آیتی است

(إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً). «اما بیشترشان مؤمن نبودند» (وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ).

(آیه ۱۷۵) - «و پروردگار تو عزیز و رحیم است» (وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ).

چه رحمتی از این برتر که اقوامی چنین آلوده را فوراً مجازات نمی‌کند و به آنها مهلت کافی برای هدایت و تجدید

نظر می‌دهد. و نیز چه رحمتی از این برتر که مجازاتش خشک و تر را با هم نمی‌سوزاند حتی اگر یک خانواده با

ایمان در میان هزاران هزار خانواده آلوده باشد آنها را نجات می‌بخشد. و چه عزت و قدرتی از این بالاتر که در

یک چشم بر هم زدن چنان دیار آلودگان را زیر و رو می‌کند که اثری از آن باقی نمی‌ماند.

(آیه ۱۷۶) - «شعیب» و اصحاب «ایکه»! این هفتمین و آخرین حلقه از داستانهای پیامبران است که در این سوره آمده، و آن داستان پیامبر بزرگ خدا «شعیب» و قوم سرکش اوست.

این پیامبر در سر زمین «مدین» (شهری در جنوب شامات) و «ایکه» (آبادی معروفی نزدیک مدین) زندگی داشت. نخست می‌گوید: «اصحاب ایکه رسولان (خدا) را تکذیب کردند» (كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ).

(آیه ۱۷۷) - سپس به شرح این اجمال پرداخته، می‌گوید: «هنگامی که شعیب به آنها گفت: آیا تقوا را پیشه نمی‌کنید؟ (إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ). در حقیقت دعوت شعیب از همان نقطه شروع شد که سایر پیامبران شروع می‌کردند دعوت به تقوا و پرهیزگاری که ریشه و خمیر مایه همه برنامه‌های اصلاحی و دگرگونیهای اخلاقی و اجتماعی است.

(آیه ۱۷۸) - سپس افزود: «من برای شما رسول امینی هستم» (إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ).

(آیه ۱۷۹) - «پس تقوا را پیشه کنید و از خدا بپرهیزید و مرا اطاعت نمایید» که اطاعت اوست (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا).

(آیه ۱۸۰) - این را نیز بدانید که «من در برابر این دعوت از شما اجر و پاداشی نمی‌طلبم تنها اجر و مزد من بر پروردگار عالمیان است» (وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ).

(آیه ۱۸۱) - «شعیب» نیز مانند سایر پیامبرانی که گوشه‌ای از تاریخشان در این سوره قبلاً آمده است بعد از دعوت کلی خود به تقوا و اطاعت فرمان خدا، در بخش دوم از تعلیماتش روی انحرافات اخلاقی و اجتماعی آن محیط انگشت گذارد، و آن را زیر نقد کشید و از آنجا که مهمترین انحراف این قوم مرفه نابسامانیهای اقتصادی، و ظلم فاحش و حق‌کشی و استثمار بود، بیش از همه روی این مسائل تکیه کرد. نخست می‌گوید: «حق پیمانانه را ادا کنید» و کم‌فروشی نکنید (أَوْفُوا الْكَيْلَ). «و دیگران را به خسارت نیفکنید» (وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ).

(آیه ۱۸۲) - «و با ترازوی صحیح، وزن کنید» (وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ).

(آیه ۱۸۳) - «و حق مردم را کم نگذارید» و بر اشیاء و اجناس مردم، عیب نهید (وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ). «و در زمین تلاش برای فساد نکنید» (وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ).

(آیه ۱۸۴) - سپس شعیب در آخرین دستورش در این بخش از سخن، بار دیگر آنها را به تقوا دعوت می‌کند، و

می‌گوید: «و از خدایی بپرهیزید که شما و اقوام پیشین را آفرید» (وَ اتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ الْجِبِلَّةَ الْأُولِينَ). شما تنها قوم و جمعیتی نیستید که روی این زمین گام نهاده‌اید، قبل از شما پدرانتان و اقوام دیگر آمدند و رفتند، گذشته آنها، و آینده خویش را فراموش نکنید.

(آیه ۱۸۵) - سر نوشت این قوم خیره سر! جمعیت ظالم و ستمگر که خود را در برابر حرفهای منطقی شعیب بی‌دلیل دیدند برای این که به خودکامگی خود ادامه دهند، سیل تهمت و دروغ را متوجه او ساختند.

نخست همان بر چسب همیشگی را که مجرمان و جباران به پیامبران می‌زدند به او زدند و «گفتند: تو فقط از افسون شدگانی!» (قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ).

(آیه ۱۸۶) - به علاوه «تو فقط بشری هستی همچون ما» چه انتظاری داری که ما پیرو تو شویم، اصلا چه فضیلت و برتری بر ما داری؟ (وَ مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا). «تنها گمانی که در باره تو داریم این است که از دروغگویانی!» (وَ إِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ).

(آیه ۱۸۷) - بعد از گفتن این سخنان ضد و تقیض که گاهی او را دروغگو و انسانی فرصت طلب که می‌خواهد با این وسیله بر آنها برتری جوید، و گاه او را مجنون خواندند، آخرین سخنشان این بود که بسیار خوب «پس اگر راست می‌گویی سنگهای آسمانی را بر سر ما فرو ریز» و ما را به همان بلایی که به آن تهدیدمان می‌کنی مبتلا ساز تا بدانی ما از این تهدیدها نمی‌ترسیم! (فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ).

(آیه ۱۸۸) - «شعیب» در برابر این سخنان ناموزون، و تعبیرات زشت و زننده، و تقاضای عذاب الهی، تنها پاسخی که داد این بود «گفت: پروردگار من به اعمالی که شما انجام می‌دهید آگاهتر است» (قَالَ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ). و از میزان استحقاقان با خبر است هر زمان شما را مستحق مجازات دید عذاب را نازل می‌کند.

(آیه ۱۸۹) - ولی به هر حال زمان پاکسازی صفحه زمین از این آلودگان فرا رسید، چنانکه قرآن می‌گوید: «پس آنها شعیب را تکذیب کردند و به دنبال آن عذاب روز ابر سایه افکن آنها را فرو گرفت!» (فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ). و «این عذاب، عذاب روز بزرگی بود» (إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ). هفت روز، گرمای سوزانی سر زمین آنها را فرا گرفت، و مطلقا نسیمی نمی‌وزید، ناگاه قطعه ابری در آسمان ظاهر شد و نسیمی وزیدن گرفت، آنها از خانه‌های خود بیرون ریختند و از شدت ناراحتی به سایه ابر پناه بردند. در این هنگام صاعقه‌ای مرگبار از ابر

برخاست، صاعقه‌ای با صدای گوش خراش، و به دنبال آن آتش بر سر آنها فرو ریخت، و لرزه‌ای بر زمین افتاد، و همگی هلاک و نابود شدند.

(آیه ۱۹۰) - در پایان این داستان همان را می‌گوید که در پایان شش داستان گذشته از انبیاء بزرگ آمده بود. می‌فرماید: «در این سرگذشت (مردم سر زمین «ایکه» و دعوت پر مهر پیامبرشان شعیب، و لجاجتها و سر سختیها و تکذیبهای آنان، و سر انجام نابودی این قوم ستمگر با صاعقه مرگبار) نشانه و درس عبرتی است» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً). «اما اکثر آنها ایمان نیاوردند» (وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ).

(آیه ۱۹۱) - با این حال خداوند رحیم و مهربان به آنها مهلت کافی داد تا به خود آیند و خوبستن را اصلاح کنند، و هنگامی که مستوجب عذاب شدند با قدرت قهارش آنها را گرفت، آری «پروردگار تو شکست‌ناپذیر و رحیم است» (وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ).

نکته: در پایان سرگذشت این هفت پیامبر بزرگ توجه به این نکته لازم است که سرگذشت این پیامبران در سوره‌های دیگری از قرآن نیز آمده است، ولی در هیچ موردی چنین نیست که آغاز دعوت همه آنها هماهنگ، و پایان همه آنها نیز هماهنگ بیان شده باشد. این هماهنگی قبل از هر چیز انعکاس «توحید» را در دعوت انبیا نشان می‌دهد، که دارای برنامه واحدی بودند که آغاز و پایانش یکی بود.

(آیه ۱۹۲) - عظمت قرآن در کتب پیشین: بعد از بیان هفت داستان از ماجرای انبیای پیشین و درسهای عبرت‌انگیزی که در تاریخ آنها نهفته بود بار دیگر قرآن به همان بحثی باز می‌گردد که سوره با آن آغاز شده بود، بحث عظمت قرآن و حقانیت این کلام مبین الهی، می‌گوید: «این از سوی پروردگار عالمیان نازل شده است» (وَإِنَّهُ لَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ).

(آیه ۱۹۳) - لذا اضافه می‌کند: «آن را روح الامین (از سوی خداوند) نازل کرده است» (نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ). اگر آن فرشته وحی آن را از سوی خداوند نیاورده بود، این چنین درخشان و پاک و خالی از آلودگی به خرافات و باطیل نبود.

(آیه ۱۹۴) - آری این روح الامین قرآن را «بر قلب تو (از سوی پروردگار نازل کرد) تا از انداز کنندگان باشی» (عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ). هدف بیان تاریخ گذشتگان به عنوان سرگرمی و داستانسرایی نبوده هدف ایجاد

احساس مسؤولیت و بیداری است، هدف تربیت و انسانسازی است.

(آیه ۱۹۵) - و برای این که جای هیچ گونه عذر و بهانه‌ای برای کسی باقی نماند آن را «به زبان عربی آشکار» نازل کرد (بِلِسَانِ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ). البته هدف تکیه روی زبان عرب نیست، بلکه روی صراحت قرآن و روشنایی مفاهیم آن است.

(آیه ۱۹۶) - سپس به یکی دیگر از دلایل حقانیت قرآن اشاره کرده، می‌گوید: «وصف این کتاب در کتب پیشینیان نیز آمده است» و از ظهور آن در آینده بشارت داده‌اند (وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ).

(آیه ۱۹۷) - لذا قرآن در اینجا اضافه می‌کند: «آیا همین نشانه برای آنها کافی نیست که علمای بنی اسرائیل به خوبی از آن آگاهند؟! (أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ). روشن است در محیطی که آن همه دانشمندان بنی اسرائیل وجود داشتند و با مشرکان کاملاً محشور بودند ممکن نبود چنین سخنی را قرآن به گزاف در باره خودش بگوید، چرا که فوراً از هر سو بانگ انکار برمی‌خاست، این خود نشان می‌دهد که در محیط نزول آیات به قدری این مسأله روشن بوده که جای انکار نداشته است.

(آیه ۱۹۸) - اگر قرآن بر عجم نازل شده بود ...! در اینجا نخست به یکی دیگر از بهانه‌های احتمالی کفار و پیشگیری از آن پرداخته و بحثی را که در آیات گذشته در باره نزول قرآن به زبان عربی مبین آمده است تکمیل می‌کند. می‌فرماید: «و اگر ما این قرآن را بر بعضی از مردم عجم (غیر عرب و غیر فصیح) نازل می‌کردیم» ... (وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ).

(آیه ۱۹۹) - «و او این آیات را بر آنها می‌خواند هرگز به وی ایمان نمی‌آوردند» (فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ). یعنی؛ نژادپرستی و تعصبات قومی آنها به قدری شدید است که اگر قرآن بر فردی غیر عرب نازل می‌شد، امواج تعصبات مانع از پذیرش آن می‌گردید، تازه حالا که بر مردی شریف از خانواده اصیل عربی، و با بیانی رسا و گویا، نازل شده، و در کتب آسمانی پیشین نیز بشارت آن آمده، و علمای بنی اسرائیل نیز به آن گواهی داده‌اند، بسیاری از آنها ایمان نمی‌آورند، چه رسد اگر پیامبرشان اصلاً چنین شرایطی را نداشت.

(آیه ۲۰۰) - سپس برای تأکید بیشتر می‌افزاید: «این گونه ما قرآن را در دل‌های مجرمان وارد می‌کنیم» (كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ). با بیانی رسا، و با زبان مردی که از میان خودشان برخاسته است و با تمام شرایطی

که پذیرش آن را سهل و آسان و مطبوع سازد ولی این دلهای بیمار از پذیرش آن، امتناع می‌کنند.

(آیه ۲۰۱) - لذا می‌فرماید: با این حال این قوم لجوج «به آن ایمان نمی‌آورند، تا عذاب دردناک را با چشم خود ببینند» (لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ).

(آیه ۲۰۲) - آری آنها ایمان نمی‌آورند «تا عذاب الهی ناگهانی و بطور غافلگیرانه و در حالی که آنها توجه ندارند دامانشان را فرو گیرد» (فَيَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ). بدون شک منظور از این عذاب الهی که آنها را ناگهانی فرو می‌گیرد، عذابهای دنیا و بلاهای نابود کننده و مجازات «استیصال» است.

(آیه ۲۰۳) - لذا به دنبال آن می‌فرماید: در این حال آنها به خود می‌آیند و از گذشته ننگین خود پشیمان، و از آینده وحشتناک خویش سخت نگران می‌شوند و «می‌گویند: آیا به ما مهلت داده می‌شود» تا ایمان بیاوریم و گذشته خراب خود را آباد سازیم؟! (فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ). اما این تقاضا هرگز پذیرفته نخواهد شد.

(آیه ۲۰۴) - تهمتی دیگر بر قرآن! از آنجا که آیات گذشته با این جمله ختم شد که مجرمان و گنهکاران، بعد از مشاهده عذاب الهی و هنگامی که در آستانه مرگ قرار می‌گیرند، تقاضای مهلت و بازگشت برای جبران می‌کنند، در اینجا از دو راه به آنها پاسخ می‌گوید.

نخست این که: «آیا برای عذاب ما عجله می‌کنند» (أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ).

(آیه ۲۰۵) - دیگر این که: «به ما خبر ده، اگر (باز هم) سالیانی آنها را از این زندگی بهره‌مند سازیم» ... (أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ).

(آیه ۲۰۶) - «سپس عذابی که به آنها وعده داده شده به سراغشان بیاید» ... (ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ).

(آیه ۲۰۷) - «این تمتع و بهره‌گیری از دنیا برای آنها سودی نخواهد داشت» (مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَمْتَعُونَ).

به فرض که به آنها مهلت جدیدی داده شود - که بعد از اتمام حجت داده نخواهد شد - آیا کاری جز تمتع و بهره‌گیری بیشتر از مواهب مادی خواهند داشت؟ آیا آنها به جبران گذشته خواهند پرداخت؟ مسلماً نه.

(آیه ۲۰۸) - در اینجا سؤال یا سؤالهایی پیش می‌آید و آن این که: اصولاً با توجه به علم خداوند به آینده هر قوم و گروه چه نیازی به مهلت است؟ به علاوه با این که امتهای گذشته بی‌دری به تکذیب انبیا برخاستند، چرا باز پیامبران پشت سر هم می‌آیند و انذار و تبلیغ می‌کنند؟ قرآن در پاسخ می‌گوید: این سنت ما است که «ما هیچ شهر

و دیاری را هلاک نکردیم مگر این که انذار کنندگانی برای آنها بود» و پیامبرانی به اتمام حجت و موعظه و اندرز کافی برخاستند (وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ).

(آیه ۲۰۹) - «تا متذکر شوند» و بیدار گردند، و امکان برای بازگشت داشته باشند (ذِکْرِي). و اگر بدون اتمام حجت، بوسیله بیم دهندگان الهی و بیدار باش رسولان پروردگار، آنها را مجازات می‌کردیم، ظلم بود، در حالی که «ما هرگز ستمکار نبودیم» و اصلاً ظلم و ستم شایسته ما نیست (وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ). این ظلم است که گروهی غیر ظالم را هلاک کنیم، و یا ظالمان را بدون اتمام حجت کافی.

(آیه ۲۱۰) - سپس به پاسخ یکی دیگر از بهانه‌ها، یا تهمت‌های ناروای دشمنان قرآن می‌پردازد که می‌گفتند: محمد صلی الله علیه و آله با فردی از جن! مربوط است، و او این آیات را تعلیمش می‌دهد! در حالی که قرآن تأکید می‌کند این آیات از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است. در اینجا اضافه می‌کند: «شیاطین و جنیان این آیات را نازل نکردند» (وَمَا تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ).

(آیه ۲۱۱) - سپس به بیان پاسخ این تهمت واهی دشمنان پرداخته، می‌گوید: «و برای جنیان و شیاطین، هرگز سزاوار نیست» که چنین کتابی را نازل کنند (وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ). یعنی محتوای این کتاب بزرگ که در مسیر حق و دعوت به پاکی و عدالت و تقوا و نفی هر گونه شرک است به خوبی نشان می‌دهد که با افکار شیطانی و القائات شیاطین هیچ گونه شباهت ندارد. به علاوه «آنها توانایی (بر چنین کاری) ندارند» (وَمَا يَسْتَطِيعُونَ). اگر آنها چنین قدرتی می‌داشتند باید سایر کسانی که در محیط نزول قرآن - همانند کاهنان به اعتقاد مشرکان - با شیاطین مربوط بودند بتوانند همانند آن را بیاورند، با این که همگی عاجز ماندند.

(آیه ۲۱۲) - به علاوه «کاهنان» خود معترف بودند که بعد از تولد پیامبر صلی الله علیه و آله، رابطه شیاطینی که با آنها در ارتباط بودند از اخبار آسمانها قطع شد «و آنها از شنیدن (اخبار آسمان) معزول و برکنارند» (إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعزُولُونَ).

(آیه ۲۱۳) - اقوام نزدیکت را به اسلام دعوت کن: در تعقیب بحثهایی که در آیات گذشته در زمینه موضع گیریهای مشرکان در برابر اسلام و قرآن آمد، خداوند در اینجا برنامه و خط مشی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را در ضمن بیان پنج دستور، در مقابل آنان مشخص می‌کند. قبل از هر چیز، شخص پیامبر را دعوت به اعتقاد هر چه

راسختر به توحید می‌کند توحیدی که ریشه و اساس دعوت همه پیامبران را تشکیل می‌دهد، می‌گوید: «هیچ معبودی را با خداوند مخوان که از معذبین خواهی بود!» (فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ).

(آیه ۲۱۴) - سپس به مرحله‌ای فراتر از آن پرداخته، چنین دستور می‌دهد: «و خویشاوندان نزدیکت را انذار کن و از شرک و مخالفت فرمان پروردگار بترسان (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ). بدون شک برای دست زدن به یک برنامه انقلابی گسترده باید از حلقه‌های کوچکتر و فشرده‌تر شروع کرد.

(آیه ۲۱۵) - در مرحله سوم دایره وسیعتری مورد توجه قرار گرفته، می‌فرماید: «و بال و پر خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند بگستر» (وَ أَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ).

(آیه ۲۱۶) - سپس به چهارمین دستور پرداخته، می‌گوید: «اگر تو را نافرمانی کنند بگو: من از آنچه شما انجام می‌دهید بیزارم» (فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ).

(آیه ۲۱۷) - سر انجام در پنجمین دستور برای تکمیل برنامه‌های گذشته به پیامبر صلی الله علیه و آله چنین می‌گوید: «و بر خداوند عزیز و رحیم توکل نما» (وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ). این مخالفتها هرگز تو را دلسرد نکند و کمی دوستان و پیروان در عزم آهنین تو اثر نگذارد، تو تنها نیستی، تکیه‌گاهت خداوندی است شکست‌ناپذیر و بسیار رحیم و مهربان.

(آیه ۲۱۸) - «همان خدایی که تو را به هنگامی که بر می‌خیزی می‌بیند» (الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ).

(آیه ۲۱۹) - «و حرکت تو را در میان سجده‌کنندگان» مشاهده می‌کند (وَتَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ).

(آیه ۲۲۰) - آری «اوست خدای شنوا و دانا» (إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ). و به این ترتیب بعد از توصیف خداوند به عزیز و رحیم، سه وصف دیگر که امید بخش‌تر است در این آیات آمده است: خدایی که زحمات پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌بیند، و از قیام و سجده و حرکت و سکون او با خبر است. خدایی که صدای او را می‌شنود. و خدایی که از خواسته‌ها و نیازهای او آگاه است.

انذار بستگان نزدیک (حدیث یوم الدار):

بر اساس آنچه در تواریخ اسلامی آمده، پیامبر صلی الله علیه و آله در سال سوم بعثت مأمور ابلاغ این دعوت شد؛ بستگان نزدیکش را به خانه ابو طالب دعوت کرد، آنها در آن روز حدود چهل نفر بودند، بعد از صرف غذا چنین فرمود: «... من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام، و خداوند به من دستور داده است که شما را دعوت

به این آیین کنم، کدامیک از شما مرا در این کار یاری خواهد کرد، تا برادر من و وصی و جانشین من باشد؟ جمعیت همگی سر باز زدند جز علی علیه السلام که از همه کوچکتر بود برخاست و عرض کرد: ای پیامبر خدا! من در این راه یار و یاور توام.

پیامبر صلی الله علیه و آله دست بر گردن علی علیه السلام نهاد و فرمود: «این برادر و وصی و جانشین من در میان شماست، سخن او را بشنوید و فرمانش را اطاعت کنید».

(آیه ۲۲۱) - در اینجا بار دیگر به بحث آیات قبل پیرامون تهمت دشمنان به پیامبر صلی الله علیه و آله در باره این که قرآن القائنات شیاطین است باز می‌گردد و با بیانی رسا و کوبنده مجدداً به آنها پاسخ می‌دهد. می‌گوید: «آیا به شما خبر بدهم شیاطین بر چه کسی نازل می‌شوند؟! (هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَنْ نَزَّلَ الشَّيَاطِينُ).

(آیه ۲۲۲) - «آنها بر هر دروغگوی گنهکار نازل می‌گردند؟» (تَنْزَلُ عَلَىٰ كُلِّ آفَاكٍ أَثِيمٍ).

(آیه ۲۲۳) - «شیاطین آنچه را می‌شنوند (توأم با دروغهای بسیار به دوستان خود) القاء می‌کنند و اکثرشان دروغگو هستند» (يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثُرُهُمْ كَاذِبُونَ). کوتاه سخن این که القائنات شیطانی، نشانه‌های روشنی دارد که با آن نشانه‌ها می‌توان آن را باز شناخت، شیطان وجودی است ویرانگر و مودی و مخرب و القائنات او در مسیر فساد و تخریب است و مشتریان او دروغگویان گنهکارند، هیچ یک از این امور بر قرآن و آورنده آن تطبیق نمی‌کند، و کمترین شباهتی با آن ندارد.

(آیه ۲۲۴) - در این آیه به پاسخ یکی دیگر از تهمتهای کفار به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که او را شاعر می‌خواندند می‌پردازد. می‌گوید: خط مشی پیامبر از خط شعرا جداست، شعرا در عالم خیال و پندار حرکت می‌کنند و او در عالمی مملو از واقع بینی برای نظام بخشیدن به جهان انسانی. شعرا غالباً طالب عیش و نوشند، و در بند زلف و خال یار- مخصوصاً شاعرانی که در آن عصر و در محیط حجاز می‌زیستند چنانکه از نمونه اشعارشان پیداست. و به همین دلیل «شعرا (کسانی هستند که) گمراهان از آنها پیروی می‌کنند» (وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ).

(آیه ۲۲۵) - سپس به دنبال آن این جمله را اضافه می‌کند: «آیا ندیدی که آنها در هر وادی سر گردانند؟! (أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ). آنها غرق پندارها و تشبیهات شاعرانه خویشند، حتی هنگامی که قافیه‌ها آنها را به این سمت و آن سمت بکشاند، در هر وادی سر گردان می‌شوند. هنگامی که از کسی راضی و خشنود شوند او را

با مدایح خود به اوج آسمانها می‌برند، هر چند شیطان لعینی باشد! و هنگامی که از کسی برنجد چنان به هجو او می‌پردازند که گویی می‌خواهند او را به اسفل السافلین بکشانند، هر چند موجودی آسمانی و پاک باشد.

(آیه ۲۲۶) - به علاوه شاعران معمولاً مردان بزمند نه جنگاوران رزم، اهل سخند نه عمل، لذا در این آیه اضافه می‌کند: «و (آیا نمی‌بینی که) آنها سخنانی می‌گویند که عمل نمی‌کنند» (وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ). اما پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سر تا پا عمل است، و حتی دشمنان او وی را به عزم راسخ و استقامت عجیبش و اهمیت دادن به جنبه‌های عملی مسائل می‌ستایند شاعر کجا و پیامبر اسلام کجا؟

(آیه ۲۲۷) - ولی از آنجا که در میان شاعران افراد پاک و هدفداری پیدا می‌شوند که اهل عمل و حقیقتند، و دعوت کننده به راستی و پاکی - هر چند از این قماش شاعران در آن محیط کمتر یافت می‌شد - قرآن برای این که حق این هنرمندان با ایمان و تلاشگران صادق، ضایع نگردد، با یک استثنا صف آنها را از دیگران جدا کرده، می‌گوید: «مگر کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند» (إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ). شاعرانی که هدف آنها تنها شعر نیست، بلکه در شعر، هدفهای الهی انسانی می‌جویند، شاعرانی که غرق در اشعار نمی‌شوند و غافل از خدا، بلکه «خدا را بسیار یاد می‌کنند» و اشعارشان مردم را به یاد خدا و می‌دارد (وَذَكِّرُوا اللَّهَ كَثِيرًا). «و به هنگامی که مورد ستم قرار می‌گیرند (از این ذوق خویش) برای دفاع از خویشان (و مؤمنان) به پا می‌خیزند» (وَأَنْتَصِرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا).

و به این ترتیب چهار صفت برای این شاعران با هدف بیان کرده: «ایمان»، «عمل صالح» «بسیار به یاد خدا بودن» و «در برابر ستمها به پا خواستن و از نیروی شعر برای دفع آن کمک گرفتن».

و از آنجا که بیشتر آیات این سوره دلداری به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و مؤمنان اندک آن روز در برابر انبوه دشمنان است، و نیز از آنجا که بسیاری از آیات این سوره در مقام دفاع از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در برابر تهمت‌های ناروا نازل شده، سوره را با یک جمله پر معنی و تهدیدآمیز به این دشمنان لجوج پایان داده، می‌گوید: «آنها که ستم کردند به زودی می‌دانند که بازگشتشان به کجاست» و سر نوشتشان چگونه است! (وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ).